

## جشنواره ادبی ایران

۱۸۶

شکسته شد و مردم قلیبست تبغیز شیان نشانی پیش از شیخ سکی شمشاد و بجا کن راه اگهندند بود و بحکم اینکه داشت  
سیده هزار تن از آنها حاصلت بدست ده هزار تن محتوی شدند و بقیه ای اسیف با طرف جهان هر کند کشند قلیبست با  
چنین فتحی بزرگ از آنچه داشتند و گیری اشتنکی داشت و درین مردم فاص بودند که شرح حال اشیان نیز هم شدند  
آنها حاصلت در همه دلین شهر با سفارش را منجز کردند و انتشار را کنار علاق البر که همیایی نمیتوشت به قرائمه که مقصص شدند و  
بود و با سفارش سودا و اعظم خوبی قریم بود و مردم قریم را طوری میگشند و اشیان ای اسبه معاف شوند و مردم بیان فای  
دانشند و از همه عجیبترین کارهای از اینها بودند و در زمان ای این کی کار و دلت ای اینها بودند و مردم فاص باینها داشتند  
آمدند و شهر با سفارش را اکنون قشیده و امن خواشند و خود را فرماز چوب و آهن را با خشک که سقف داشت و هر چیز  
زیر آن زود قهقهه مطلع بود و آنها حاصلت بی ایم این چنین نور قهقهه را بدریا یا ناشناخته میباشد اخشمده بین آنها سوار شده و با  
ملاغان غیر معرفت هر جانب میباشد و از همه خارست همکنی سر بر میگیردند و اکنون جان جانب خزم را نکاره میگیرند  
و از کنارها ی چهار چوپ میگیرند از آنها حاصلت خشونت میدند و سپاه بود که غرقه میشند آنها پندزه میگردند و با چیزی میگذرند  
سوار شده نا انتہایی دلایالت خارجی روم را در نوشیده و از کنار شهر پیش سر بر آورند و متفضی که از جانب ورثت  
کلمت انتشاره ایشان چون این بایست با اینکه سپاهی در آن بلده از همه حراس است میباشد پرون باخت دان  
سپاه فاص صاحف و ادوه هر دانه کوکوشیده و اشیان را همیست داده ای اینها حاصلت منزی خود با پرس شدند و رانیقت که  
چون بازد و ای اکناف سیدان مذموم داشت متفضیت را تیر طلب فرمودند و از اینجا را مردم خود بخیرت و درین لحظه  
قدرت خیلی فاص از اسپان وقت را متفضیم شدند و پسر قریب مان افتخار آوردند و آن بلده را کردند پاک و پیران را هشتمد و مردم را  
اسیر گردند و اموال اشیان را نخود و اشمشیده از پس آن خزم تغیر نموده طاری خود را از پیش تا طاری خود سیمیل  
راه بود و نخست ده هزار خانه از پیمان بدانها شده ای ای ای وان کردند و صدرین در زمان قیصری خوش آنرا بندگی  
که و بود و سخت آی ای ای وان کشت و انتشار را دادند و پیاره ملک بود و درین ده هزار تن ای اشکنیز روم بدان شهادت  
حراست کمال شده و ایشان با چوک مردم فاص متشی داده که اینده بجهان را آن بلده در آمدند و مردم شصه و اشکنیز  
با استطهان ماره و استواری آن دل قوی داشتند که نکاره خنده و حراست میر و خشند لا جرم نمیگیرند فاص و پیش  
لطف کرده از یکی کویی بازه شهروندانند و خود خادرانگهندند و دست بقتل و غارت کشندند سپاه ای ای و میخونند  
بدانشند از ایم جان خوشی از دروازه و گیر پردن شدند و مردم آن بلده را بی معینی باور کردند اشمشیده و اشیمیل  
فاص همی ای اشیان بکشند و سر جا سیدی یا ای  
و راه ای  
در ای  
درا ای  
با ای  
شیر با سفارش که از هر چاره ای  
قواد نگز ای  
ماهی کیم ای  
که در قله

## د فانع بعد از سقوط آدم علیه السلام بحیر

هپدان در خانی مسجد چوبی برو و چالشک از مردم فاصل گویند بابت در نکت خیار و زند و فرار کردند مردم قاص بحیر  
 همان قلعه در آنده هرچه باقیستند برگشته کی از هر یک شد کان لشکر کاره فاصل در آمد و چاکری اشیان را اخراج  
 کرد و انجام داشت راز هپدان شهر را کاره دلافت کرد که مشقت میں مسافت بود و آن شهر را را لاداره فرما کرد  
 شنید بود با چل بار و امصار پیش اول شهر بحیر داد و کیم شهر بحیر پیش دچار م شهر بحیر بود  
 اشیان خراب و ویران گشت و مردم این راضی از قاعون چنگ بردی بودند زیرا که سیصد سال داشتند  
 بحیر بودند و بجا باید پیار و باره سخنست را شاخه کرد و بود منع القصه مردم فاصل بعد از تخریب آن بلا خوا  
 شهر بحیر گشت کردند و طی مسافت کردند چون بهجده مسیل مسافت بیان شهر را نمایند بارانی شدت بیارید و در باز پی  
 اینها نیست طبقیان کرد و در و دخانه رینگ کشت افزون گشت چنانکه عبور محال نمودند از پاره از شهر سرکلی که از هراقلی تخریب  
 پیش کردند و از آنجایی با سفارش مراد است کردند که از سار سفر کردند پانصد کشتی در آن  
 اتفکندند و در این شنیدنها پانزده هزار مرد جنگی زیاده بودند زیرا گشته بخت کوچکت بود با چل بجایی در چهار کشتی زده  
 پیشکاری شایی آق دنگز رسیدند و گیر وزار با دخالی در اینها کشتیها بی اشیان پراندند و سیست سرمه  
 و سیچ سیم نکردند و زرد گیر عبور کردند هر یکی پنهان سد رسیدند و از آنجایی بجزیره پراپشت در آمدند و بفت  
 بحیر بورش شهر بحیر را فرو کردند خراب کردند و آند و خسته از شهر را نمودند و اشتداد از آنجایی بخوبی  
 شنید کشت بکشند و بجزیره ای از ریچلکه قرار دادند و بند ریشت و رآند و از آنجایی شهراشین که  
 سخنی بار و اینها نیست نیچ مسافت بود و وزیری حندرینیا مکه شهر را شنیدنیانیز کردند و آن عذیزه طوم را خراب کردند  
 کردند و خواستند همچوی کتب حکم را که از تکانی یونان در آن بله بود و بوزانند یکتن از اشیان کنت این را افیت نمایند  
 که چون کتب علوم پاک سوخته شود مردم روم و یونان ازین هیسم بازماندند و در کار چنگ کردند و کار را سمع  
 مانع شود همچنانست که مشغول تحریل علوم باشند و از کار حکمت پیگاز نمایند پس آن کتب بکای که اشترد از همانان  
 شهر را شنید که از قبل قصیر را آن بلده بوزند چون علیه فاصل را بدیند فرار کردند هر یارا در آند و در اینها باشناختیها بی اشیان باز  
 خوردند و جمعی از مردم فاصل اینها کشتند و بدمیان غشیدند پس برایشان ناخته آن جمله را بکشند و شنید اشیان را  
 با خود پرند از خبر چون مردم فاصل رسیدند بگزیده و بخرا باید باز و امصار یونان در آند و شهر  
 نیست و شهر از قات و شهر گردند و شهر پسره را بگزیده خراب کردند و ایشان درزدند و کار بکردند و پند و پند و پند و  
 اشقت ساختند و از آنجایی که نشسته بی از روزی حندر از ملکت ایالیا سرمه کردند و آند و انجام داشتند  
 بکسر کردند سیزین قبیل ایشند و معبود نمایند که عبارت است از خبر چون روز از اهدای شکار و حیوان کاخ دانند در شهر  
 افظیت بود و سقف آن بعد بر سر کشید و دوازده سخون مرمر سفید اسواری داشت و هر یکی از این سخونها را  
 سلطان جد اکانز بد اینجا حل و اده بود و قایع کشیده در سنگات خراب و دیگر شنیدنها کی آن بعد منور داشتند بودند و هر یکی  
 پادشاهان در آنجایی موقوف داشت و طول آن بعد چهار صد و پیست و نیچ پا بود چون قسیل فاصل بکسر قطبی  
 در آند هم آن بعد را خراب کردند و هر یکی باقیستند برگشتند در آنی وقت گفت بر قلعه و قلعه انجام داشتند  
 شد و مردی را که نلا میشد نام داشت و فرما کند از طلاقه هر چونی بود با طلاقه نوشی آوردند و این سبب کانز کرد  
 شنید و بعدها اینها را بخوبی و بخوبی و بخوبی و بخوبی

## جلد دوم از کتاب سب اول ناسخ ملکه ایشخ

۱۸۱ داد و داد ناگون کس بقایا می تفرقه این منصب توفیض نداشتند بود و این سب قوت فلکی شد و مردم فاضف

شدند زیرا که سرخنی را نمی سپرید بلکن شدند و در این وقت از پم قلیش متفرق کشند برخی ولاست سبیه در فرشت کردند

از بازار خارش کل داشتند و تزویگی که بیش از محال سریش دادند و نام ایشان پست شد و ازین شش شکنیها ولرین به جای

شرقی روم بود و اهداد حکمت شاپور و دلاکتف میکرد و عاقبت بدست شاپور اسیر گشت و او را با ایران برد و در این

ما بود شد و چون این قصده در دلیل حدیث شاپور مرقوم افتاده دیگر تیکرا پندره خستیم و دست سلطنت ولرین و سال و ده

۱۸۲ جلوس کلیش در مملکت روم و ایالات ایضاً پنجه ایشخ را شد و شصت سال بعد از همروان او میرود

بعد از آنکه ولرین بدست شاپور و دلاکتف اسیر گشت فرزند او کلیش که سر اوراقلیست کو نیز تخته ایپر اطواری آمد

و اکنجد در زر عساکر از زنجی پرورد و اسری را اطهار آنده میفرمود و امداد بخش ایشان شاد بود که کرسی مملکت مخصوص جلوس

دو کشت و قلیش را اخذ کرد که هنر و دخشنده شر شکنیو، نیکی ایشخ و شرمنی کو سیکست و دیگر علم با عجایز نیک

میداشت و کار طباخان نیکت میکرد و با اینهمه از کار لشکر و نظام کشور و مجاهدی مملکت و روز و لاست پنجه بود و خان

بیکان بود که بیکس از دی اینی نداشت و بیکت از نزد کان حضرت در طرق خدمت را ملامت نهاد از سلطنت ملکه ایشخ

حکام و عمال در لاد و امصار مسراز خدمت اور تغذیه و هر یکت جدا کانه حایل ایپر اطواری آنچه شدند در مملکت شرقی

سفلی پنج تن سلطنت برداشتد اول هر زید و ده مملکت ایشخ سیم کلیش، چهارم کلیش شوهر فرانس شیخ و نایزه میخ ایشخ ایشخ

و در مملکت فرانسه و اراضی جنوی روم شش تن حاصل ایپر اطواری آنچه ایشخ اول پانویست دو ملکه ایشخ سیم و نایزه

چهارم مادر او که وکیل ایشخ نایم داشت پنجم بیکت ششم سیکست و دوا افعی ایشخ و سوائل و نیوب سه تن در خانه

اول هشتمین دو ملکه ایشخ سیم و ایشخ دو ملکه ایشخ پانچم ملکه ایشخ که سیکست نایم داشت سلطنت سرمهی

و در دل استیت ایشخ مردمی که اور ایشخ نایم عیا میدند خود مردمی آغازید و از جزیره سنیل پو طرح کرد و در مملکت ایشخ

مردمی که ولن نایم داشت طلب نایج و بخت نهود در مملکت مصر ایشخ در سریه ایشخ شاه ایشخ یعنی یکی کرد و در اراضی غرب

سیکست نایج ناد و با سکله ایشخ ایشخ پانچم کلیش نایمی که جملی حایل ایپر اطواری آنچه شدند و هر یکت خود را پوشانی

و هر کانه داشند و ایشخ نایمی که از بد کانه قلیش و سیم جان ایشخ مردمی هنر ایشخ داشتند از میان ایشان

ترکت ایاصحاب دیوان روم بود و پنجه تیز مردا بزرگ داشت و مردمی معمور دو دیگر ان به محبوب انس فرستاد

زاده بودند و از ایشخ قلیش با آذنش ایشخ طرق اعطاف و اشفاع داشت داود القب سیمیونی داد و مملکت

شرقی سفلی را بود که ایشخ ایشخ نایم با شاپور و دلاکتف مصادف آزمود و خطوط دولت روم گرد و اصحاب سرمه

و مارنخ اغیر روم راسی نایم که خللم کو نید اکرچه بیچنی با عدل و صفت بودند از اینزی و می که هر گرچه پشت با دولت بروم

دبا قصر طرقی خلاف سپر در اور اخالم خوانند با سکله سرکاره خبر قلیش می باور و ند که حاکم مصر سلطنت پر شید

و روی از دولت برآفت از عدم کفاشت در جواب میکفت که مصر پیشتر کریم روم است و اکرخانه را

کریم نباشد ایشخ خراب بخواه کشت و چون میکنند مردم فرانسه بی فرمان شدند میکفت ایشخ کانه فرانسه را

بردم نیازند کار روم پریشان بخواهند و تھانی بزند کانی ما خواهند در سعد و اغیر روم هر زده دایی دکناد کوی در خبر

او حاضر بودند میکنند که بخن بمان است که قیصر فرماید و مملکت او را تصدیق میکردند سپس هر روم و ایالات

## و قایع بعد از سپو طا دم علیه السلام شاهزاد

انه بقیت باقی نمانده و آن سی تن ظالم ناچار شده روزه برخواج رعیت می افزودند تا سازشکر تو اند کرد و حمله داشت

خواشیش تو اند کرد و هروقت بیکی از ایشان هلاک مشهد فلینیت هم چنگ ایشان نداشت چیزی سمع و قیقدار قتل

و غارت فرمدند گذاشت و هر کس ایشان اظهار حقیقت کرد و بود از پایی درمی آورد و حناک و قمی شکری پایه ای

و نیوب از بهادر خواسته ایشان و سپاه روم بد و غیره بسته و چون انفعی کوشش فلینیت گشت بربر خوشیش نداشت

که معلوم گشت بعد از خلبان باشیش فلینیت بغل شکران قیاحت میکنی بینیقدر در کار سیاست کافی نیست بلکه جوانان آنچه است

جیسا عرضه شمشیر ساز و بر اطمینان و پیران نیز رحم میکن و هر که را باشون مخالفی بر قله زنده بارده و سر شش از تن بر کبر و

هنوز این مشور بخلاف فلینیت در میان ایالی پور و سب باقی است من القصه بعد از قتل ایشان خدمت نیز چنان از آرمه کرد و شکر

پادشاه ایشان فرستاد طره لیکت را که فرمانگذار آن اراضی بود و بیش از سیم کوه پسران را شکر که خشید

و در شکران فهمای آن جیل سکون کرد و بزرگ است و حراست روز میکند اشند فلینیت نظر مود ندارد اطراق ایشان

دیواری حکم نهادند از بجهرا که از آن دیوار نتوانند شدند پردن شد و زبان ایشان از ماسک خویش تعددی خواهد

کرد اما هارفت آنچه است رخنه افکنده از مکان خواشیش پردن شدند و طرف غربی اراضی سلسله بالب در پایه و گردش

و خان شد که دفع ایشان بر دولت روم مشکل افاده و آنچه بضعف و غرایی دولت روم می افزود و چنان

اما که در زمان قیامت طوفان و زلزله و شهب بزرگ بسیار بادیده اند این تیرزه ایان فراوان بود و سانید و کاه کاه

طلسمای بزرگ جهان را فرمیکرفت که هر کوئی طبع بر آن جاری بود و از موسی ذیگیزرس مردم بیکشی و چنگ

روز کار میکند اشند از کار حرث و زرع باز مانند و قطبی خلیم پردازی کشت و مردم بسی از شدت جوع بمردم

هر که از آن بجا جان بدرپردازیس و همایم خطک کیا و نامناسب قوت گرده بود بفرض ذیگیزرس و طاحون در میان

مردم داده اند و روز کاری در از هر روز پنچار تن از مردم روم بجا هون در کدشت در این هنگام و از اند که هم

اور از ایل کوئی شکر و نیوب غلیار از فراموش کرده از کوه والی ببور کرده و شهر طلان را بجا نهاده و داده

آنکه حکم پورش ایان بلده را گرفت و از آنچه باقلینیت مامن کرد که تو دخواز لطفت نیستی ایکت یا از کار قیمتی

که از کیرو و اکر ز از بجهرا چنگ را شنید سازشکر کرده از روم پردن باخت و از رو و خانه پوکش

و در کنار طلان با اوصاف راست کرد و چنگ ایشان چنگ و از ایل زخمی منکر برداشت فراز

بر فرار نهاد و خود را شهر طلان رسانیده و ببر و دی و شمن استوار کرد و فلینیت از قفاری او بچار طلان آمده و گرد

چهار سال زندگانی داشت آنرا آنسوی دارالشیخ هنوز در شهرستان مخصوص بود و چون از قصیری کلا دیس بگفت  
بود کرد و خواسته شد که کلا دیس با او کار میخواهد کند و او را شرکت دولت خوش فرماید سرمه او پر فرهنگ است  
و کلا دیس حکم داد تا شکر یان کار محاضره را بخواهد که در آن پس وزیری چند شهرستان را بخواهد و بر شکر یان  
آن قلعه خلیج سبزه دارالشیخ را بستگیرد و اسیر را خنکد و سرمه این او بگرفته و اصحابه بپان حکم بر قتل اولاد و احشاء  
و اجتابه اولاد نداشته این جمله معرفت پاک و دارد را آمد و امکان سلطنت بر کلا دیس ایستوار شد و او اپس بعد نصفت  
فرار گرد و رعیت و شکر را شاد خاطر بداشت و هر خواهی که اتفاق نیست ملکت را به کرد و بود ای ایان نمود و هر عالی که از مردم  
ما خود را استهله بود مستر گلها خش و چنان نقا و که روزی در بصری زنی پوهه پیش شده روی برق خاک نهاد و گشوفت  
که اتفاق نمود و دلست خوش اموال مردان خذک در برسنگان خوش قشمت نمود کلا دیس چون جسم خود معلوم شد  
که آنها بجهه دیگر شدند و بد و عصا داده نیکت خلک شدند و حکم داد تا در اندی آن از خزانه خوش بیهای اموال او را بد و  
خلک کردند با محله و زمان کلا دیس قابل غاص دیگر باره فرآئی شدند و در ساحل رود و نیزه که فقراد نکرد و میرود و  
هزار کشتی همکلی ساز و آند و از محل المجر با سفارت عبور کردند و از نادانی طاحان و چشم در پای عدوی فراوان از  
گشتی ایشان عرق گشت و انجاعت خود را ببردایی کوچکت در افکنندند و در آن مرداب نیز بخشی از شیخان  
با گیرید باز خورند خرد شکست و پر خی محل اند شکست با اینمه از آن چنگت و خوش فرود نشدند و در خاد و اصل از خود  
ردم گاخت بقتل و خارت مشغول کشند و یکت نیمه از انجاعت از کنار بجز عبور کرد و در حوالی جبل شارکر اند خستند  
و بکار شرط لانگه در آمدند که از بلاد مضمون نداشت چون این خبر بگلاد دیس سید باشکری بزرگ آنست که ایشان کرد  
و انجاعت اگهی یافته دست از محاضره شرط لانگه باز شنیده بتواند راه جیان مسدان آنست که مقابل و معامله قیصر کردند  
در این وقت کلا دیس نشوری بزرگان دیوان خانه ردم نخواست که هنوز آن فشور در فرمانکشان ایست و ترجی  
آن نیست که بزرگان دیوان خانه ردم بدانند که ملکت فرانسه و اسپانیول که عده مالکت ردم بود اینکت خستند  
فرمان چشمگش است و شکر یان مالکت شرقی ردم و زیر دوایی ذماید روز میکند از ندوه امارا شرم عی آید که این خدا  
با زکویم و اینکت سیصد هزار تن از قابل غاص فرآئی شدند در ملکت ردم توکتازد اراده و من آنست  
چنگت ایشان گرد و ام و این شکر شمرده مارا سلاح چنگت نیز بقدر کفايت در دست نیست با اینمه با ای ایان  
مساف خواهیم داد و بر قانون پهلوانان گذشتند خدم خواهیم کرد اگر ایشان از این شکست  
کردند نمکشنا سی و حق کذاری شما پادشاه نیز خدمت و خدمت ما خواهد بود اگر شکسته و ناچیز شدم  
شما هر از خاطر داشته باشید که قلخیست را و لیعهد در حق بودم و جان برسید ولست ردم کردم این نیست  
و بغير ستداد خود بسوی مردم فاصل کوچ داد و در زدیگی شدند که از بلاد در دانیست کسی نداشت امکان  
که قبائل قاصل از شنگنای جعلی که در آن اراضی بود عبور میدادند از چند جایی ببرایشان با ختن کردند خنکشیدند  
و مردم او مردند بکوشیدند و در آن چنگت پنجاه هزار تن از مردم فاصل را باشیخ مکنند را نمیزد و جمعی کشیدند و کل  
درین ایشان را خود داشتند و شکسته ایشانی ایشان را خود داده که نیخن ایشان را از دریا بیشیدند  
شده که بزرگیست از سپاه ردم دوق و سه تن زدن اسیر بوده رسیده مردم فاصل هر که جان خوش بسلامت بوده

## حسبله دو مذکون بـ اـ قـلـ اـ سـخـ اـ تـوـدـ بـ نـجـ

۱۹۲ از هر آنچه کی فرار کرده بصورت قام خود را بجهیز بیست رسانیده تھم گشت و لشکر که اویں اطراف ایشان را پره زده  
آنچه احتراز مجاھر اند چشم تند و در آن کو بساز از طفت قوت و شدت سرمه دبلای طاجون یعنی روزگار دز  
بردنده و اندک بشند و چون رسانی بپایی هفت و بهار پیش آمد مردم قاص برکه عانده بودند از جان گرفت و  
با شمشیر رای آخوند از جمل بپرسی از همچو اینچه باختند و باشکر دم بخیکت و آمد زو چندانکه تو ای ای داشتند بگوشید و هر سه عاقبت  
لشکر شده مقتول گشته و همچنان از آنچه احتراز جان بدربرده بایخو بعد از دو سال کلا دیس از کار ایشان برداخته مراجعت  
فرمود و در شهر سترنیم کار شد و چون اسنکام مرگش فراسید اعاظم سپاه را محظی ساخته و نزد ایشان از لعنی او سچمه  
خوش فرمود و از جهان گردشته مدت سلطنت او نیز دو سال بود اما برادر کلا دیس کو نظریت نام داشت چون شنید  
اصحاف را فرمود که ار لین و سیمود شده در خشم رفت و خواست خواصیت کند پس در شرک اکویی که در آنی وقت برگشت  
داشت حمایل ایسپه طوری مایه بگشت اما چون لشکر بر سر ار لین فراهم بود به غده روزگار دست از زیاده نرفت و جان بسر گشتو  
دو رسانی از آنچه کی فرموده و ایشان دلگلت روم و ایشان یا نچیار و مشتمل و مقصود و مقصود است سال بعد از هبوب طا دم بود

تیاضه از ار لین که هم اور ار لین کو سینه و هم ار لست نامند و در اراضی بلغار متولد شده و او یکی از روستا زاد کان است

پدر او در دلاست سرمه نیز است و در منزع کوچکی که ناگهان اصحاب دیوان روم بود زراحت و حراسه داشته اند  
فرزندش ار لین از کوکی بیان لشکر این اند شده در زمار وزیر است بر و خدمت کرد تا در زمان دولت ار لین کار  
نیکت بالا کرده و در تخت سپهalarی نظام لشکر گرفت و بد رجه وزارت و لین از تفا نمود و در چنگها هر دان گردید  
تا ار لین او را لقب بزرگ داد اول خلاص کشته هم اکن رود دنیوب دویم خامی و خارس ملکت فراتر سیم کنونه با  
سپه است وادیکی از همین ایشان کند شتر بود و دفتری از اصحاب دیوان از بجهرا و زنی کرده باشی بعد از مرگ کلا دیس  
چون بر سر قصیری جایی که در نخست حکم داد که لشکر این برگز شراب و خاره وزیر نزد و بخار نمود و خار پردازند  
با هم را در آن تریست کشند و از در محروم خواست باشند و سلاح جنگی ایشان پیشتر زده ده و صرسی قلی باشد و هر کن  
با عیت ظلم را نهاده اند که نیزه کشته کیا به باشد یعنی از کشته هم خارج ملکت خشندند  
و اند و خنده خوشی خزاره ایشان دشمن و خنیت جنگی کشند و در نهاده و چنان اتفاق داد که نیزه ایشان را از زیر گشت که از  
واده با او هم برگشت چون اخچه بر ار لین رسید بفرمود تا هر دو تن احاطه ساخته و در خدمت را سرمه او ده  
از هر تن از ایشان یکپایی با درختی بسیار و پایی دیگر را باور خست و یکپای استوار کردند و دست بداشته تا در خان از  
هم باز شده آند و تن را بچهار پاره ساخت مردان چون این بیدند پایی در دامن بچیدند و دست از تهدی کشیده اند  
و در زمان او که بچیخان قبائل قاص که از جمل بیست جان بدربرده بودند چنانکه مذکور شد از اراضی یک کوزن قطع مناند  
بنین روم در آمدند و چون اخچه بر ار لین رسید ساز لشکر کرده از روم سپرده شد و در بر اینچه عیت ناخوشی داشت  
کرد جنگت داند اخست و یکر فراز باده اند ایشان گاه با ایشان بصراند و از هر چهار سوی مردم جبر تیغه  
و گشته فراوان اتفاق دارد کی از صرد و سوی خاطرها کوشه کیار بعده بجهه هندا ده و مردم قاص کاریان اند اند اند  
قصیر افسر درست داعی شود و از ایشان سپاه طلب کند و بجز این کشته بر سرمه برگشت و فرس آمده اند  
و سند و مصالف دهنده و دختران ای پسران بسیار از صردم قاص گرد و کان رفت و آن نترد. بمنهند

## وقایع بعد از اسپیو طاوم خلیل السلام تا پیغمبر

شکر نبڑا فرستاد و پیر ازرا فوجی از بزرگان کرد و در میان شکرخوشیں طایی داد و انجیر برای آن بود که با مردم چهار  
 هزار روم از درجه دوستی باشد و انجاعت تیری ایشان طرقی مودت و مصافات پرسند چون ملتی کار بین گذاشت  
 رفت این مصافات بیانیت بیانیت خانگی و قمی بیکی از سرکرد کان فاسی با پا پسند تن سواد زدم آزادی پیغمبر عزم داد که در جنی از  
 اراضی دوم تر کتاب از انداز و از افرز بوم مالی داد سیر ما خود ساز و بزرگان فاسی چون اینجینی را بد انسداد از در منع پرون  
 شدند و نکلا شدند تا خود قیصر از بهر قلع ایشان کن فرستند خود انجاعت را به فتح و فسان شمشیر را غشید اما کاه این  
 دیسته شیه را با مردم فاسی تعویض فرمودند اما در اینجا سکون کردند و آسوده نشیدند آقا قبیله المتنی پاپی خشم از این افراد  
 کذا شدند و با چهل هزار سواره و هشتاد هزار سپا و دوازده جای چینی پسندند و خواستند با اراده امصار را شیوه را مستقر  
 شوند و از سواحل رود و دنیوب ناگوار و دخانه پورا محل قتل و غارت ساختند چون ارلین انجیر شینید با شکری از استه  
 قصد ایشان کرد و اینکه که مردم المتنی از قتل و غارت ایجادیا در احتجت کردند در ناگوار و دنیوب باز هم ایشان این  
 هناد و بیو و ناگه کیت نیز از انجاعت از رو دنیوب عبور دادند اینکه شکرخوشی را بر شورا نمید و اطراف آن جمع را فرو  
 کرفت خانگی و سنت ایشان از چاره کشیده ماند پس خواسته رسالت را بولان کار اکاه اند میان قبایل خوشی اخنیار کرد و  
 سمجھرت فیض کسری میل سازند و با اد کار مصبا احیا اند از پس جمیع را برگزیده از پی انجام این مخصوص روانه نمودند چون این  
 این پذیرش در سراسر پادخود برزخخت اسپر طوری پیشست و سواره سپاه روم را بفرمودند از اطراف سراسر پاد  
 صفح برزند و سر شکان شکر را حکم داد تا انشا هنای خلا دست را که در روز کار خوشی پذیرش کردند بودند از برآمده  
 ده اطراف پخته پادشاه با ایشان از ده صور اسلاف قیاصره را که در پاده هفتگش کردند از پس پخت باز و شد و ختم این  
 ذرین را بر زبرسته هنای نزدند و فحسب که نزد و بر آن پسته نهاد تراقب بزرگان در کاه و قواد سپاه که از قیصر یافته  
 بودند باز زتاب رقم پو و با چهل چون این آلات و ادوات از استگشت ارلین فرمان داد تا رسالت را بولان المتنی در آمدند  
 چون حیشم ایشان این پشت و شکوه نظرست و آن خلا من و عظمت عالمی کردند بخانک در افتدند و پیشانی بر خانک  
 هنادند و زمانی بس دراز بدانکوئه روی ایشان بر خان بیو و نادنکه که ارلین حکم داد که سر ایشان از خانک بکیر پس  
 انجاعت سر برداشتند بپای ایضا دند و پایام بزرگان المتنی را از در مسکنست و خراحت بکذا شمشیر و خواستار مصبا که  
 و مداهنده شدند ارلین در جواب عتاب کرد و خشونت آغازید و لغت شما خشت مردمی زشت شکا و بدانین فناسته  
 هنچار بوده اید و بگای سرچ و دعیت و شریعت پیشیمه اکنون باز در اتفاقی ده اطاعت پرون شوید داز کردارهای  
 زشت خوشی ایشان ایست جو مید و اکرن با این آماره تیر ایشار شمار اکنفر کنم و میکنم زنده نکنند ارم این پیشگفت و رسالت  
 اینجا قدر باز فرستاد و از پس ایشان با سرکرد کان و سرشنگان خوشی لغت که مران اکنیز بارق پاییه با پیرفت و  
 کارهای نمکت را بنظم و نتی بازی کرد چه در آنها لات اشکنگی و شورید کی پیشده و در این مصبا کاه دیگر کاری در پس ایشان  
 نیست که و قوف هر ایشانه دار و هم اکنون من از اینجا کوچ دهیم و شما همچنان قبایل المتنی را در محابه دارید اما  
 از جایی مقطعا و غلام نزدیکی آنید و کار بکام ما کنسته این بخت و سبوی پانیه سرکرد و از پس فیض مردم المتنی داشتند  
 که در زی حین در میانی که از جایی مقطعا و غلام نزدیکی از مادری بودند این را که در مکانی نهاده بیشیدند و بیکلا پیغام از شکر را  
 و از راه و پیراهه از بخت بلو سرخان ایشان ایشان

## حسبله و مازکه بعل نامه آنواری

۱۹۴ لشکری از قراولان خاصه برداشتند بجانب اشیان گاختن بوده باان شتاب که به است در اراضی پیشنهاد شده ایشان بوده  
و پس از چنگ همکرد و چون سپاه دوم از حملت راه رنجیده و کوفته بودند در این طور و دلواسمه سپاهه دندن چند که  
هم آن بود که دولت روم را ایل باید با اینجهه پای افسر زندگان شما مکاره در آنده هر دو لشکر دست از چنگ کشیده بداران که  
خواش شدند بهم در اذشب قبائل امنی خلا دست ورزیده برسپاه قیصر شنخون بودند و تنخ ده آن کروه نهادند از این  
قدم خوش استوار گردیدند از مردم مملکت شده از جای خسنه آسپیده همچو جمید با عاده دست از عقل باشد  
و هر دو لشکر از هم جدا شده قیصر خواست پسوند چند ایلکه گرت و دوم در ملکت فتوخ نزدیک است اسیره مصادف دادند هم دست  
چنگ کاری ساخته شد پس قیصر از بھر و قاع آن قبائل بیهوده ایل بکار آمد که از شاست آنها نونین یعنی دشمن خود  
جوید و داشوران این ایشان چاچمی سفید بپوشیده و چمی از پسران شیکو منظره و خزان سینین پکر را با خود برداشته  
بلواف کجیه همچه پرور شدند و در سرراه آن قبائل هدی کشیده از جوان و قابل از انسان قربانی کردند و انصره و میان که  
آنی پراکنده شد از این روی چنگ نیم ایشان که در اراضی پیوه اتفاق افتاده مردم امنی اضطراب آمد که از خدا ایان نزد  
لشکری با تفاوت سپاه قیصر مصادف میدهاده جرم و حثت و دهشت در پیش ایشان راه گردید شکر شدند و سکاره  
در این چنگ دلیل وزبون شدند بجنی عرضه تنخ و تیر و برجی اسیره و مستکر شدند چون رئیس ایل کار ایشان بپرداخت  
از بھر ظلم و نسق ملکت ایلکیس و فرانسه و اسپانیا که مرسیت چند قی سبب شغف قیاصه کار آن مالکت ایل ایشان  
پسند دسر خنجر و زیگر خود سری کرد روی از خدمت دولت روم بر عیاضت نخستین یکینیک اورا پا سوئیت نام بود  
دو شهر از مکونت سرسلطنت برداشت و حاصل ایپر اطوروی او نجیت و قیاصه روم را مجال نفیا که دفع او نشند  
و او سفت سال در ملکت فرانسه کار بکام کرد و چون مردم شد خوی و ستریزه جوی بود کار بر مردم صعب شد عاقبت  
لشکر ایل متفق شد و با اودا و چند و خوش بی خیزد از پس و مردمی که اورا دیگی طاری شد میکشد بکاری ایشان نیز  
مردمی خناکار بد شعاع از ده هنافی از زه نهانی مردم بود و حدیث میکردند و هر جازنی خوبصورت میایفت بجهالت  
بود نزد خود می آورد و با او هم نجات بیکیشت مردم فرانسه ناچار شد و دقتل او کم سعید و اورا از پایی در آوردن بعد  
از قتل دیگی طاری شد اور خزان فرزند را برداشتند بر مردم پراکنده کرد و تقویت خبرش ملکه ملکت شد و دوی  
مرد جوان با نیزه و راوزن خوش باخت که کیهان مریثت و آنکه بکار طریکت نام بود و از زد سیم و نهاد سکن بنام  
خود میزد و زی چند رنیا مکه طریکت مریثت را بکشت و درین یخت خوش بیشتر نیز ایشان پایی  
و را اور دا ایپر اطوروی ملکت ایلکند و پیشین دفرانی کشت و چهار سال مکرانی نمود و در این وقت مردم لشکری دل باید  
دو خواصه او را اقتل رسانند طریکت اینیعنی را فهم کرد و دنیوانی نامه کفترت ارین فرستاد که هر کاره بد نیوی غریب  
فرمانی پرچم کشت ایلکنی اتفاق نهاده ایشان را از ایلکنی باخت سپاه خوش بایرا بمحیت و بیوی  
فرانسه باختن کرد و از انسوی طریکت با مردم خود گفت ایلکت قصر هند ما کرد و با این مقاومت او پر ون شترن  
لشکر ایل با خود اندیشید که اول خصم را زمیان بر کیمیم آنکاره بخار طریکت پردازیم پس تکلی متفق شد و با تفاوت طریک  
با سعیان چنگ پرون شدند چون در برابر ایلین سبیدند و صفحه ای است شدنا کاره طریکت با چند قن از متفکر  
قیصر بیست لشکر فرانس خون خود را پی سالاری نهادند که رزم او از محکمه شدند که قیصر همیزی کشیده از آنها بخواست

## و قایع بعد از سبوط آدم علیه‌السلام تا بجهت

بکشند و اسرار کرد و از لین پر نداشت مملکت فرانسه و اسپانیوی و انگلیس فریدنی یافت و کار آنها کلت را بمان کرد ۱۹۵

از آنجا مراجعت کرد و دیواری خلک کرد و شکر روم هناد و بر اسکنم دا سواری آنسه بیزیر و آنکاه خرم تیخیر چالکت فنا بیه  
فرمود و راین سنه کام صواب چنان فرماید که شیخ حال ذنابیه مرقوم اقده بنا نهاد نایب به کلیان پیوه رسانا خند که هرگز  
لطفاً سه مصروف و خپا که مرقوم افرا دوا و دختر کی از مشائخ عرب بود و پدرش در بعضی از اراضی طرف حسن و سلط  
فرات حکومت داشت و از دختری بلند بالا و گندم کون و سیاه چشم و سفید دندان بود و چهره محنت نیکیان داشت خپا  
هرگز دی وی او را بدی شیفته جمال و زنگنه غنچه و لال او شدی و بربان لایعنی بونان و سراین مهد فلکوی خن میکرد و بدان  
صورت دلکش که شنوند که از اسپیدای خوشی ساخت و اوراد عخوان شباب از بناها پیش است و از آنکه باشد  
همم و را آذنشت کوئند و او نیز در بد است حال در بعضی از قبایل عرب حکومت داشت و کار اوروز نار و زبان  
که همیشه سپر و با ختمارت بود چنان در آن بلده این درخت بسیار بود و بدین مخواذه شده و آن بلده در وادی  
عریستان بود قریب بدویه و مشق و اکنون در ایست با بجهله آذنشت چنان ملحت یافت که در زمان دولت  
قیمت اقب قیصری یافت و شرکت دولت کشت و از لین نیز او را مزرک داشت و لقب قیصری داد و مازگو  
مصطفای او را با شاپور زاده اکتفا فرازین پیش مرقوم داشتند این مع القصد ذنابیه با شیر هر خوشی و هر مصادف  
حاضر بود و بکار چنگ و مصادف میلی تمام داشت و اگر کامی از خنگت استود کی جست میکردند شکار شیر و لشکری  
پرداختند آنکاه که قبایل قاصه اراضی آذنشت دست بقتل و غارت کشودند و آذنشت شکر تا خله ایش از زیجای  
خونش از دشیر اما زیسته مراجعت نمود که از امصار سریر است و در آن بلده روزی از بجهله چرگردن شتافت و برآمد  
او که منیش نام داشت هم ملزم رکاب او بود در آن شکار کاه موئیش جبارت کرد و عیش از آنکه آذنشت کن  
خوش را کشاد و به عنجه خود را بجانب خپر افکند تزویگان حضرت با اکتشاد باعسم بزرگواران گونه ترک ادب لایق  
نفت سخن ایشان در دماغ او اشکنگرد و این کرد و اگر رصافت حسنه ایش اذنشت خشکلکن شده بغير مود اسب  
اور ایگر فستنید و اور احتجویس بآشند و از اسپس روزی چند کاه او را مخدود داشت و از بندش رها  
ساخت و رانی وقت ذنابیه که در خاطر داشت خود حسید آفرید اسلطنت کند موئیش را که هم مان نایمه  
میشود بغير غفت و گفت بمن آذنشت تو را در زند خاص و عام کنند کرد و پکناد است از تو بگرفت که در میان  
قبایل و هنی خلیم باشد و عاقبت قصد جان تو خواهد کرد قبل از آنکه کار آزاد است شود چاره بدهست کن با بجهله  
در قتل آذنشت چنگت کرد و موئیش اهداد کار کرد و شیخی و مجلس صحافی آذنشت را بقتل رسانید و پس از آذنشت  
و اکه آذنشت نام داشت و همیش خرا دنایمه حشید و اور آذنشت از زنی آورده بود که قبل از ذنابیه در سرای داشت  
نیز بکشند با مداد ذنابیه بانکت و رانداخت کرد موئیش پادشاه مملکت را بقتل نمود و گروهی همراه کرد و  
موئیش را بدهست آورده بخون شوهر سقوں ساخته خودی افني رخت گلکی جانی و گلکت عقرب نام  
یافتند با این سبب قتل شوهر و پسر او بود و در حمل داده چنان بکشید که نیکنام داشت و انگلیکه مردی حسکم  
و از شور و از بجهله داریت خود لقضیب نمود و در تزد اور گرسی قضا عیل مشغول بود و عذر دسترا رانیکت بزرگ میداشت

## جبله و مازنکاسب اول ناسخ التواریخ

۱۹۶ دا حسان و انجمال بیفرمود و خود تیرفاصل و طلیق اللسان بود و دارالملاکت خوشی پیشنهاد نهاد و آتشهر را بعد تقدیم کرد و بنای اسی هسته اور برآورده و تجاه نهایی رفع از شنکت نهاد که هنوز اشاره آن باقی است از آبادانی و آمدش باز که  
ماشند روم شد و بنای ای آن کشپه بهارات یونان بود و باز که این خانه میگذشت صنایع و بدایع مالکت آشیاد یونان  
را بدینجا میگشیدند و همایی شیکو میگرفتند با بجهوچون کار سلطنت برداشته است شد و خشتنی عزم تخریب مصروف  
و شفعت هزار مرد جنگی در این سه کرد از شهر غیره خوبه سپوون زده و سرمه داشت که خود در میان سپاه و دشمن  
حاضر نشید و خودی با جوا هر شاداب مرضع کرد و پسر میکذا داشت و نزد و لعل آمده در بر میگردد و طوی ارزشی اینکه نهاد  
آشیانهای خود را از این مرتفق برمیزد و در میان شکر برخان سرو و ماه عجور بیفرمود و کشاده سخن میگفت و میگذاشت  
دل پیدا و واقعیت خود که را با سپاه خود می آموخت و خود امر و نانی بود و هر کاره اتش خیانت بالا میگرفت خود  
در جنگ سبقت بیفرمود و سپاه بود که منازل حدیثه را پیاده طی مسافت میگردید اما سپاهیان دل قوی گشند و از  
مانعیت نمایند و سپهار وقت ناخواسته بیچاره نزد کان در کاره درمی آمد و با ایشان خوش سیکت دخون مخیزید  
ناگزینیه اخلاق او باشند با بجهوچند ناپهه بالشکر یونانی خوشی مصروف کوچ داد و از آتشی سپاه مصراز بخر  
ها فرد و مقابله بپرون با خستند و آن سپاه دم که بحسب حکم قیصر از بجهر جراحت در مصراز بیشودند و اینکه  
نصری متفق شده کار جنگ را ساخته کرد و داد و داد که داده ایم بعد که داشت و کوشش سیار شد  
مصراز دم شکسته شده ملکت مصراز بخر فذ نایبیه در آمد و کار آن ملکت را بنظم و نسق کرده بجهر بیشتره مراجعت  
فرمود و سخت و بحال شده چنانکه در تمامت خرسان و ارغستان و ایران زمین نام و بلند نشید و از مردم شکری و  
راغبیت آن طبع داشت که اوراد سلطنت مکانت کنیسر و نهند و در علیت مانند شاشا و ایانش داشت و اوراس  
سپه بود هر سه تن را بجانون لاتین تربیت فرمود و جا را میپر اطوری در باریش نمیگردند و میمین کاران  
باشد و داده است را که سپاه ادار شکر اه بود و فتح مصراز دست اشده بخواست و در حقیقت احاطه ای فراوان فرمود و آنکه  
بدین سرشارش که کار ببرانین شکست ساز و ده بجمع مالکت روم را با اود و بجهر کند تا برد و در ایپر اطوری طرقی میاد است  
سپاه اند پیشکش خوشی را ساز کرده بیکار است دم کوچ داده ملکت اما تویی ایزی سخن ساخت درین وقت بخر  
چار لعن برداش که چه آسوده نشسته بس روز بزیانی که ذکایه این ملکت را از تو بگیرد و ایپر اطور مالکت محروم شده روم  
کرد و قیصر آشفته حال شد و شکری عظیم فراموشم آورده بخشنی عزم تخریب مصراز تضمیم داده بدانجا بسته شد  
در ز آتشی فیرمود که بحال ز نایبیه فرمانکه از مصراز بود شکر برآورد و ماقیصر بزیر و از مردم در جمله خشتنی بزیست شد و دست  
شکر باین قیصر که فقار شد ار لعن فرمود ناتن اور ایام نیز تیز پاره پاره کرد و ملکت مصراز را بگیرد با بجت فرمان آورد و  
از آنجا از بزر قلع و قمع ذنایی کوچ داد و ارافنی شنیده را فرو کرفت و بخار شهانطاکیه آمد مردم اتفاق گید از قیصر  
بحیر جایسب پراکنده شدند قیصر ایشان را از نهاد را دو بکاری خود نشاند از آتشی خون اشخپرها هر روز کوشش داده شد از بزر  
سوی احمد و شکر کرد و دنیا شکر سپاه ادار را خلا امیر گرد و بزم در روم قیصر چون صبا و سیاح شتابی داد و نزد ملکت  
رو و خان از دنیا باز رکن دو چار شده هر روز شکر در روم افتاده شکست پیو شد و مرد و مرکب سی بچاک افکنند بعد  
از زدمی بخت ذنایش شد و هر بست شهراز از اور دار لعن با اینکه هر واخت اگرم بود در میان آن بع علف از دنیا از آنجا

## و قایع بعد از سبوداً دم طیهٔ اسلام تاخت

باشناشت و بهمه جایی خت تا بخار شده میشیں آمد نایید کیکه باره شکر خود را فریس سر کرد و مردانه بخت داشتند ۱۹۷۰  
بگوشید چنانکه سواره مور و از کان از شکر نایابی شکسته شدند و از میزین چکت فراخ پیار کردند شکر سواره نداشته  
از دنبال شیان با خستنده چون سواره نایابی نزه پلوی پاید کان و در آنها و قیصر حکم داد تا بر سر باید کان او نایابی داشته  
و آنها خاتم را عرض نمیشوند و شکر کرد و در هر سه شکر نایابی بعد از این شکستن دیگر قوت داشتند نیافت و بشیوه پیش از خت  
قیصر از پس او پا نمیشد را ز بحر حکومت مصروف آن را فضی از دنایی نیز تصرف آورد و بودند که نداشت و خود از دنبال اوره  
ریگستان عرب را پیش کرده بی هی طی صافت میگیرد و مردم عرب درین سنت کام کاه و سیکاه بلکره و خارت هپر و ده  
مال فاسیده بیرون دارد لعن زجست فی صافت میگردند بخار شده پیوه رسیده آن شخرا بجا هست و داشتند  
نمایه باهله و یوان را مزدشت که کان نگفته میگند که زن شده ام هزار مرد با این نیان شهد نتوانند کرد و گذون کن درین  
شهر خوش محسوس است که را کرد شهر خود را از پس سه سه بست کرد و بدستیاری محبتهای آتش مصنوعی از آن  
چوب بست بیان لشکر اعی افکنند چنانکه شکر باین باد بست تمام روز کار میگذردند اینکه من نجده های روم پنهان و میخ  
تا بد و ظفر سا بهم آماز آنسوی نایابی چون مخصوص شد رسولی نزد شاپوره و الاقاف و مسنا و سهیم و سیم بعد از  
آمدن شکست خدمت تو احتیار کرد و ام و هر شکر که از رو بیان مسخر کرد و ام نبا تهم بود و دست کنون که کار دیگر کون شد  
لشکری باعانت من فرست آقیمه را ففع کنتم این پایم نهرستاد و در خط و حراست شهر با پی استوار کرد و چون  
کار محاصره بدار شیدار لین خپدن از مردم دانایی سخن طراز شهروستاد و پیغام کرد که اگر در بردۀ می هن بخواهید  
رسکر در امان خواه بود و خست و هم نایابی با احوال و اتفاق خوش بحر جای خاچ پیچ و پد و سیکس را خسته نهاد  
آنایابی چون چنان میدانست که لشکر شاپور باعانت و خواه رسید و از خط و غلام شکر و مراکنه خواه شد رسول  
قیصر را مکانتی نهاد و ایشان را بخواری از پیش برآمد و بخوبت با پیکفت اما کار بجام او شد چون آن سپاه که شاپور  
باعانت و می همور ساخت چون شهد پیوه نزد بخت شد سپهدار ایشان ببرد بعد از مرگ ای ای ای لشکر را کنده شدند و  
بعضی طبع زده دال در حضرت قیصر جای گرفشد و از آنسوی نایابی پر ایست علف و آکو و قد لشکر کاه قیصری فرستاد و از آنسوی و پیکر  
قبائل عرب و مردم جمازو اقوام ارم عهد نایابی را خوار کند اشند و خود دنی بلکره کاه قیصر کشید نزد نایابی چون از این خلیله  
اگری یافت و ایست جای دزند بناشد ناچار عزم فرار کرد و دیشیبی از شهر پردن شده پست فرنکت باخت و  
نشیبت کاهی دلکنار فرات نزد و دار لین جمیع از ابطال جان را از دنبال او باخت نایابی دید و رسیده اور اشکر و  
اسیر میگشند و بحضرت قصر آور دند لشکر دم جهان در کار نایابی رحمت دیده بودند که بی اجازه قیصر خواستند اور اقل  
رسانند ایشان ایشان را منع کرد و از بدر خدا جویی آنها خاتم نگذین ای ای و زیرا و بود بدست ایشان داده میگویند با خشم عده  
کرفتاری نایابی روزی چند بزینیا که شهد پیوه را بگرفت و حکم داد ناکسی رحمت بر عیت زساند و دست نظر فجر بر  
اسوال و اتفاق و خزانی نایابی در از نگرد و مردم شهرو اتسوده بحال خود که نداشت و فرمودند شصد تن از لشکر دم بجز  
خط و حراست در پیوه و بیکاهی مانند خود خود با سپاه کوچ داده بـ نایابی آمد و مردم آن را فضی را بانجام و افضل نظر  
بـ ای خلقت خاطر طرقی ختیدت و اتفاقا و گرفشد ای کاه نایابی را طلب داشتند و اور احاطه ساخته خطاب کرد که با  
کدام بیانی و مکانت در طلب سلطنت روم برآمدی و با قیاصه و تسری جستی نایابی یافت مراعار آمد که خدمت

## حسبه دادم از کتاب اول باسن التواریخ

۱۰ آن قیاصه اختیار کنم که بمن فردی تو اند حبست خاستم به نکت که بر شن تو اند بود اینکت معلوم شد که پادشاه من توئی زیرا که تو بمن غلبه است مسلط است باقی اتحاده خپدن از سرگردان خویش را که از ایشان دل برخیده داشت بمشغله و گفت ایشان همان تحریر بجهت تو کردند و اگر ناخنست با تو طرق انتقادی سپردم ار لین حکم داد ما ایشان را حاضر کردند و هو ضمیر تن ساخته از جمله اینجاعت لامخیز بود که بجهات عمل و ملحت حال عذیز داشت و اور دعوض قلن مسیحی بخت و پسخ سخن نکفت با بجز حون ار لین از حدود ممالک شرقی روم عبور کرد خبر بد و اند که مردم بلژیه و گیرماه برشوریده اند و آن ششصد تر هردم شکر را که از جانب قیصر در میان ایشان بود گشته و خود سرمه داشت خشم داد خاطر ار لین نیاز زدن کرفته و از نمایه راه سیر عیت برق و با و مراعحت کرد و شهر بلژیه درآمد و هردم شهر از نیز مردو بکشت و تعالی و قلابع و ارباع از را با فاک بچیان کرد چون خپدر و زکبند و اتس خشم او فردشت بعضی از مردم را که گناری کر نخست بودند و زندگانی داشتند حاضر نمود و امید و ارساخت و حکم داد که باز شهرو در را با دلخواه اینجا سبد آنها بی هستیان نمایند اما دیگر از شهر آباد نشدند خپدا نکد سسم اکنون خراست جراحت نیکه در میان بعد نایی اکنون زدند بجهل خرا خانه ای از سرمه داشتند و از اینجا پرور شد با و خبر دادند که یکی از نایگران بجهل خرا خانه ای از سرمه داشتند و از اینجا پرور شد با و خبر دادند که یکی از نایگران مصیر که هوا فاوه دولت فنا بیه بود و فرسته نام داشت از سفر نمود مراعحت فرمود و خلیه قیصر را بر مصرا داشت و با دپراست را که از جانب قیصر هلو مت هصر داشت بیکشت و شهرا سکندر را دیگر فت و سکه و خطیه نبا خود کردند این چون این حدیث شنید نخستین نیوی مصیر کوچ داد و در اینجا با فرمت مصاف داده اور در میدان خیکت بیکشت و مصود که گنار ردم آمد و آنرا ذر که شهر ردم در مسیر فرست کار بند نمیکند که نخستین چهار ملکه کشت و هفت فیل و دولتیت از جانور اکنون از پیش روی بدانند و هزار و دویست تن هر دشتی که رازد نیان ایشان بود و از پیش اینجاعت جمیع اموال و اتفاق که در آن سفر داشت کرد و بدل میدادند و از پیش آن خوانی نیز پیده کرد که اوتا پادشاهی فنا بیه در آن بود و از پیش آن رسولان و فرسته ای ای از پیش و عربستان و ایران و هند و سستان و چین بودند و هر گز این جامده که در علکت خود فانون داشتند و بر بود و از پیش ایشان اسیر رانی که در آن سفر کرد فت رشد روان بودند و از نای اینجاعت فنا بیه را سیاده مسیر میدادند و جا همای پادشاهی و هر گونه حلی و زیور داشت در براد بود و خدیان از آن شاداب محل داشت که نزد حکمت میکرد و از بجز روز نخپری از زر کرد و دو دست و دو پا ای اورایاره و خلخال نهاده و سر زنخپر را کی از مردم سخر کردند همچی بکشید و از پیش او طریقت کام مسیز و چنان و یکی از اصحاب دیوان بود بزرگان و یوا نخانه از رسولانی او خاطر عکمین داشتند و از پیش او عزاده فستیخ ار لین را بر جهار کردند سپهه سیر میدادند و بزرگان دیوانخانه و صنداد پد شکراز قلعه ای او حلی مسافت مسیر موده بانکت همای همی مردم ردم بظاهر سیر فرت و فنا بیه با اینجهه شماتت و مشتیعت و مخیحت صبور بود و با وقار و حزم مزدگان خرام میگرد و اینکار فرع و خرع از اوسا چه نیز فرت با بجز ار لین با این نخنست و نخست شهر ردم در آمد و بشادی تمام بگشت ملکی حاجی گرد و پسر از روئی چند بخبر موده در کار و دخانه طبیکه شش فرنگیت بیرون مسافت داشت خانه از بزرگ

## وقایع مجد ارسیو و آدم علیه آنلا گفته بجزت

۱۹۹

و ناپر کردند و او را جای دادند و او ماشی خاتونان روم بگیشین عیفر مود و بزرگان روم و خزان اور اعتماد بسیار داشت اولاده احتماد او در روم باقی ماند و از این از پس کار را بیکنده طرکت رانیز مخواست و او را با پرسش بدینجا فرستاد و شخصی قدریم ایشان را باز و او اینکاه طرکت در سرگوه مسلیم خان نیکو برآورد و در آنجا قیصر را پیش نهاد طلب نداشت و چون از این بدانجا در آمدید که صورت طرکت را عیفر موده او دلخان رسم کردند اند بهیانی که خصای سلطنت فرانسه را بجهت قیصر پیش میکنند و این گذشت از آن بود که هوای سلطنت فرانسه در خانه من بنیاده وقت آنست که قیصر مرا مورد العطف و اشغال سازد از این از پس آن اوضاع را با خصی میگذیرد و ادو و گفت حکمرانی اینملکت خنثی که بر خصای خاطرات تو تقویض کرده ام نیکو ترا سلطنت فرانسه باشد که تو را در همانکست اندازد و اوراندیم حضرت خوش ساخت و پرسش را نیز در عیان اصحاب پیان منصبی ایسپزاده اینکاه بعصار بملکت پرداخت و قوانین نازه در ملکت هنپا دهانه سلطنت ایشان پیام برسکردند آنست و تا از همان قیام روم آنگونه تماج نکرده بودند و هم داشتند که تماج بر سر زند چه آنفرم که طالب دولت جمهوری بودند رفاه نمایند و نه که قیاصر و بخاره برقانون پادشاهیان عجم روند و منفرد ادرملکت مستولی شوند بهانه از این این کار بجام کرد و خراج ملکت را بار عایا تخفیف فرمود و وزیر چند بر نیاز که خیانت فلسفیت که غلام زر خرید او بود خانه هر شد زیرا که او عامل خرابی را دارد روم بود و با کارداران خبر اینجا اتفاق کرده رز و سیم قلب سکوند و چون قیصر آنکه آنرا در جمع ملکت پر اکندا بود از این خواست اور اکنیز کند فلسفت با مردم ضرایبنا و هجیع دیگر بجهت شده در قیصر شورید و در سرگوه سلیمان قشقا ابرداشت و از این جمیع اینچنان ایشان فرستاد تا جلدی اوضاع تنخ ساختند و در ملکت هفتصد تن از مردم قیصر ترقویت کشت و از این ایشان نیو قایع چون از این آسوده شد و است جوره احتساب ایشان را آورد و هم پیش از عیان از این ملکت را آزاده ساخت و صناید دیوانخانه را هر روز به عنوان بعرض حساب و حساب در می آورد و آنچنان شد که بیکسر از دل آسوده نداشت در اینیوقت قیصر سیم کرد که بیان امر دم ناکاه برشورند و اورانز پایی در آنند خواست ایشان را بخیابان نازه مشغول کند تا مجال کاخ بدر حق او نتوانند کرد لپکنیمه خواهی از شاپور و لالکاف را بهانه میگذاشت و لشکری لائق فرآیم کردند از روم خمیس پردن زد چون شبهه هنگی رسید که از راضی ایاقوی است خشونت طبع داشتی خوی او را برآین داشت که نام چند تن از زریگان حضرت را رقم کرده گفت ایشان را فرد ایگاه بشکنجه عقاب خواهی چشانید و چون مردم داشته بودند که هر کز عخنو و اغراض در خاطر او را نکند ناچار را نجاحت در قتل دی جهست و هم استان شدند و ملکه پرسرا و تا ختن بودند از میان اشته ناجی که غلام آزاد کرده از این بود اور ایکشت و قی قشکریان ایگاه شدند کارازه است شده بود از پس طازمان حضرت فرآیم شده ملکت را بکفر نشود و در خاکت شیرانکندند ناپاره بپاره گشت و در اینیوقت قیصر شخصت و سه سالی بود و دو سال پادشاهی کرد و او مردمی تند خود خو نزی بود از این پرسنگ اور مردم روم میگفتند خوب طبیسبی بود اما فهد زیاد سیکرد و چون خبر قتل او بر روم رسید اصحاب دیوان از این لعنت کردند و در اول هنگ ایشان را به عنوان خاطر صافی داشت و در او خر سلطنت دل بکردند و حکم ملکت را بفرمود فرستاد که از عیسویان هر که را در برخا بدست کند مقتول سازند و گیتن ایشان باقی نگذارند این حکم منزد ملکت پر اکنده شدند علویستیس دملکت روم و ایام پیغمبر ره شقصه شست و خیابان بعد از هبتوط آدم نه بود



## و قایع بعد از سب و طاوم علیه آسلام تا هجرت

دیوان خواستار بودید انجام کردند و از ببره پادشاه نیچاشا فقره و خواهد ناشایر بین کار رضاد رسیده از قبل قصیره ۳۱۰

و مالی نشیر بدانیان بدل نموده و انجاعت اول اسرائیل شیخ اسرائیل شیخ استوار شد خواست تا

اصحاب دیوان را توچیان کند شیخ فاحده از ببره شیخ اسکن کرد که بجهش باشد این پر طوری از اصحاب دیوان خواست

شود و حکم او بر عساکر و حدود حاکم روان باشد و دام اینکه پس منصب علیک در دیوان انجام مشخص و معین کرد

و ده ازده تن از اصحاب دیوان بر دیگران فرزانی و اشتسم باشد و از این دوازده تن سر داده دو تن استقلال تمام

بخار برند و اهل دیوان چنان استقلال باشند که اگر حکم بر قتل برادر قصر را نهاده بازی پر و منع برخاست آنکه

دواب و حکام اصحاب دیوان در حاکم انتیم فرماندهی خواهند کرد اما جات اهل حکمت احکم شهر و معرفه ایالی

دیوان انجانه رسانند خواهند بزر حکم که اگر اصحاب دیوان مسلح در مقامی آن نهادند تو اندزو

کذاشت ششم اینکه فراغ علیک خود را کار جمهور و مصالح دولت بخواهند زرود و بدینکوئن از شیخ کار دیوان انجانه قوی و توان

شده در این وقت قصیر از ببره فرع قبایل اینکی کمرستت حداقت کار دیوان خرم سخرا برایان داشت قبایل افغانی بر طلب

داشت که در رکاب و پیوند و بند و وزیر متعین بدان و عدده فرمود چون آن قبایل اعداد کار کرده از مقام خوب

پوچ دادند و نزدیک شیر و دم رسیدند شنیدند که در سراقانی ارلين معمول شده پس از بزرگان روم سایم دادند که ما

از بجز اعداد این سفر مخراج خواهان کردند آن نزدیک قصیر با وحده نهاده بزر و بیک ما فرستید بزرگان روم

قتل ارلين و اغتصاش علیک خواسته باشند و آن قوت داشتند که انجاع اخراج فرع کشند و شانهای که بیشتر از جرم رود

چند بناهای اشند و آنکه راه فرع دادند قبایل اینکی از خوبی ایشان و خشم شده به تغیر ملاد و امصار روم پردا

و بر سر انجاعت نافتن بزر و نامه بدان کرد که اگر ارلين معمول شد دولت روم خود را است که طرق چاکری

سپارید آنقدر که ارلين کرده من و فاخواسم نمود و اگر نشمار اوعضیه تبغ و تیرخواسم ساخت پیشتر از آنکه راه

بین سخن رضاد دادند و بزرگ و دسر و اسیر که برده بودند بکذا شند و بسوی مقام خوش کوچ دادند و شدت آنکه

ارلين و عدده داده بودند بزرگان فرستاده انجاعت اینکی که سپرین سخن در زیاره و بدان اراضی جایی بازند

قصیر بر سر ایشان بناخت و جمله را باین بگذرانید و از این نیو قایع سبب ضعف شوخت مراج قصیر از احمد

و بر سر سپاری افتاده و لشکر ماین در این وقت سر زیاره طلبی برآوردند و از قصیر زرده مال فراوان بسی خواستند و

اجازت سپر پردا و در قلعه استیت از جبارت ایشان داشت مرض جنیان خشم کرد که بیش دیگر کوشید و هم در

آنچنان طیان بدراده ایشان فلار نیست داشت که اصحاب دیوان طبی برادر ایشان خواهند دادند اینجا

انجاعت حایل این پر طوری باید و بخست از این نیوی پرس بش که ذکر حالش در جای خود خواه شد سرو ارجاع کرده حاکم

شرقی بود چون این پرس برایت باشد مصروف ببره بر سر زرماضن بر دلار نیست زیر لشکر خود را فراهم کرده باستقلال

جنگ او پر و دن شد و راضی سلطنه بر دلشکر باهم و چار شدند اما سپاه فرنگستان چون در تابستان طی صافت

گردد بودند از حرارت بوازی ایشان از صحبت کشته و پیشتر از آن جمع را تسبیل زده بی کرفت و متصرف

# حدله و دام از کتابه قول ناسخ القوانیخ

۲۰۳

شدنه از آنی روی در سپاه خارجی بغض پیدا شد و بخچ که باقی بودند او را گرفتند و بسته شدند و پراسته شدند

او را گذاشت و او را بحال خود گذاشت و چون اشیان سرمه و آند و ختنه داشتند در کار سلطنت نا بودند

زدن و فرزندان آن دو برادر از پسر مرک اشیان بفقر و فاقه افتادند و مملکت دم بمحیی عیشت کردند و بدست سلطنت ایشان

در زوم جلوس پرسید که دم اشیان یا نجیب و شقصه و شصت نه سان بعد از هبده آدم علیه السلام بود سال بود

پرسید که یا هم او را بروی می کنم که نیند مردی راست کشش و صداقت نمایش بود و لطف پردا با من نه باین بخی صادق است

و ناکھل وی در شهر نیرمیون که از مملکت پانی است متولد شد پدر و مادر او از رهایی کنایم بودند اما هر پاس خود پنج خوا

رشد رسید در سیان سپاهیان نظام جای گرفت و لرین نزد مان سلطنت خوش اور امنصب سرپنچی داد و او را

حکمت سرمشیبه جلا دست ورزید و بیکی از خوشیان ولرین باز هلاکت نخات و داده قیصر بسته خوبیان جلا دست

وزان بند و نیزه دیدی که اینجی علاست شجاع است با او محظا کرد و حکم فوج سیم و نیم تر سیم اما تو پیغمبر فرمود

از پس آن داراضی مغرب و بانش و سواحل و درین و نوبه فرات مردانی تمام بخوردند از کمال عجز و بجهش

دهایت و انشع برد با دیاری روزگاری بزرگ شد تا بمنصب پلکنیون کردیم که عبارت از اینکه مدت بلدی با

در بحمد الله و فتح مصرنا اور گشت و بجهش سپاهیانی تماست عساکر را تهاجم کردیم که مو احبه در بزم

اور شیخ پا بر فرمو و نام او در مملکت اشیان بینیش و بیان از تسبیه چون برادر او را که قلائی را در زمینه

لخته نمیگشت و عبا کرد او را این پا طور کردند پس همچنان و زیسته دقوکیان و دیگر همچنان

ملکی جایی کردند از باشیابی دیوان روم نوشته شده من باد تسبیه هزار آنکه تم که برای باز تقدیم خانید از اینکه میگردید

با اشک عساکر بر سلطنت ایشان شهاده کرد ام از این زماناً مملکت ایشان را بخیم مبارک نهادند ایشان

خواهی کرد چون این نیازه دیگر ایشان را بخیم رسید دل بر پر و پا سو کرد که در زمینه ایشان کار را زم

و بزم زنیکی تو از ساخته در راه من اهل شفیع و چیزی را نداشت از دوچشم پنجه داشتند که از زمینه

زخم ماده زنده هزار آنکه جسم را از دار گزیر ساخته مملکتی را از ساده گزیر نمیگشت و امر فرزانه ایشان بخیم بزرگان

شکر از چونه بازیاره بالای گشت و میخیزد و بختیست یکسته جایی کرد و اوراقی قیصری و بگیری فرن و دند و از بزارد و در

در اینچنانه بختیزه بازیکن کردند اهل این نفعیه که همچشم دو یم بزینیون یعنی شیخ پر ایشان شنوند و از این خاصیت بزرگان

وی اینگاهی هم در نیزه داده شد که دو شیخ بختیزه ایشان این نامه بپرسید اینجا چهارم دیگر

خوار و گرده اند که من هستم که پزیرم که هر سلطان خوانده اند و زینیم است بلکه در نزد من خود که خاطم است

میگردند نیم داشاندی یا که از دو سلطان خود که کشیانی نام داشتند همکاری کردند که اینجا سه درم را هم با پادشاهی

دو خواهی کردند و بیکه نه داشتند از این کاره خواهیم بود و اکثر ایشان را سه کاره ایشان تیار نهادند

این سلطنت هم این تیار نه داشتند و همکاره ایشان را نیم که اینکوون گستاخ باید ایشان را داده باشند

و هر کس که این کاره را دهد بزرگی داشته باشد و بیکه در باز ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

زیر این تیار است برای این ایشان ایشان

و از کسانی ایشان ایشان

بیکه که نیزه داشته باشد که در باز ایشان ایشان

## و قایع بعد از سبوع آدم علیه اسلام تا هجرت

شده تکاه از پی انظم مالک محدود نصیرم غم داد و بعثت شد و دید که قبائل فرانش نزدیک بودند تا خلاصه است ۳۰۳

و قبائل سرمشیس را کوشاپی سپردا داد ایشان را پر اکنده ساخت و قبائل فرنگی را بجای خود شاند و طایله از قدر که از زود خانه ای در تاریخ دین پر اکنده بودند به عرض قتل و غارت در آورده طایله ارمی که جام سیاه در پیکر خود و بدین خود را سیاه مینمودند سپر سیاه بدست میکردند و در سرمه داشتند که در شب خیلی می اند افسد و سایه مردم خیلی از دیدار ایشان فرار میکردند با چشم مردی که او را سئومی کفشد سالا رانیها بینه بودند بدستاری ایشان بچشم خیلی ساقنه در اراضی فرانش میکرد پر و پاس بیوی ایشان بناخت و اگر که را بعرض قتل و آورده بینه ساخت و دیگران قبائل اعداء خود را نتوانند گردید چنان تبدیل جنگ فرانش را ایشان از ایشان چهار صد که تن مرد خیلی بعرض قتل رفتند بودند با چشم از پس اینجا قوه قیصر خواست تا قوام هرمن و نسسه را بچراه غصت و نابود کند مردم هرمن چون این بدانشده تن از برادر کان خویش را از دستگفت بجهت قیصر فرستاده تاروی خواری برخاسته خداه و کار بر مصادر که را نمود و سر مرده مال که از اراضی روم به غارت برداشته است و معاشر و بزدست نهاده که بهم سال از معاشری و غله خراجی بجهت قیصر فرسته دامیر اطراف سرمه کم دادند و داد اراضی ایشان قلچه خیلی برآورده و از خود یک شهر نیویسته در تیان که قریب برداشته است دیواری از سنگ دستار و خبره و من و ساسن و دنیکر که در آنید و سباعیل رو درین سانیده چنان که دوست میل طول آند بوار بوده جمعی از شکر باز از بجهت دربروی و در دانهای اند بوار بازدشت و شانزده هزار مرد شکری از قبائل هرمن گرفت و سرخاوه تن از ایشان را در میان فوجی که داشت تا از هاشت ایشان خالی ملکت شود و خود نتوانند صحیح نمود بعد از مرگ قیصر قبائل این دیوار را خراب کردند و هشدار آثار خرابی آن باقی است و حمان میناید که چنین بناهی از قدرت شرسر پوت با چشم بعد از نیو قایع بعرض قیصر رسیده که قبائل فرنگ خود را کشیدند از پیش از هر یکی از خواهش باسخارث پیش از تیان در آمده و در اطراف مالکت روم و مفتر زمین غارتند پیش از داشت که معلوم شده که سلطنت که از قبل قیصر سردار مصروف و سرطیان و خیمان براورد و در ملکت فرانش بناشند و از کنیت لوانچی سری افراده اند پر و پاس در حال شکری هر جانب زیر، فتح قشنه بر جا شست و بدستی دراز بر بناهی اند اخچله معمور و مغلوب ساخت و ایشان کار مالکت محدود نهادند و مردم بکار هرث وزرع پرداختند و در مانع و اراضی اسپانیول و فرانز درخت بانک غرس کردند و در امصار و بلدان سبب بانهای ایشکوب برآورده با چشم قیصر بعد از نظم مالکت خویش غرم شنیده ایشان فرنود داسپا ای ایشان کوچ سسی داد و قریب بحمد و حیره فرد شد امر لقتیس که در آنی وقت کلوست حرره داشت از غرم وی کهی پا یافته کس نزد دو الکافی فرستاد و شاهزاده ای از غرم قیصر که ایشان را نزد خانه ساخت شاپرکی ای ایشان را نزد قیصر فرستاد و گفت از وی باز پرس کن که غرم تو ایشان شکر ساضن و بین کشورهای اشترن حیاتیت هشدار از حسارت و لرین و خیارست او مدغی در از بر تکه میشند تو امازه خویش نیز بردازد و باشد که ایشان بیام که وی خوشید تو خواهی پسید از قضا فرستاده شاپر و زی بیشتر که قیصر در آهد که پر و پاسن باند کی ای ایشان شکر و خاک نشسته ای از کوشت خوک و لوبای خورشی گردد و خورد مشفول بود و فرستاده شاپر زد بیهوده و گفت ای ای

## جلد دوم از کتاب اول ناسخ آثارهای خ

عو ۲ که قیصر که مقام دارد پردازش کفت من خود فیصلم که مانند گفتن از هنگز ریستن کنم و خویشتن با کس فرزندی ننمی پزد  
فرستاده شاپور پاس حشمت او را باداشت و پیام خوش باگذاشت پردازش کفت مردم روم از تراکیا زمان پور  
دایرا پیان رجحت فراوان دیده اند و هستوز خود و دهالات روم و ایالاتی از دراز وستی انجماحت یکرده را سواد  
نباشد اگر اکنون اگر کاپادساه ایران اینچه بازدم کرد و پاداش نظر مایمن از پایی خواست و دروزی خنده  
نگزد که علیک ایران را خان خواهی و دیگر سرمن این گفت و کلاه خوش بلای سر برگرفت و چون کرد یکمیوی برسر  
ذاشت با بجز فرستاده شاپور باز فرستاده اما از آتسوی چنشوران حضرت خویش مشورت کرد که در کارش  
چه میشه کند صنایع پیدا و لست کفشد کار شاپور را خود نباید داشت و ابطال ایران را فرمایه نماید شمرد صواب است  
که از صیلاح پردن شویم و انجام مردم را از وجهه رفق و هارانگریم پس دل بر مصاکح نهادند و بعد از آنکه خنده کرد  
سفرارور سولان در میان آمد و شدند کار بر مصاکح اتفاق دو قیصر شکر خوش با برداشته شوی روم کوچ داد  
در وادی الملک روم جمیش شادی برپایی کرد و در سرمه بود که در جشن قیصره که میکاران را خاضر کرد و با شیر و پنکه  
محبکت میباشندند و داین هستام ششصد تن از مردم کناد کرد و در زمان داشتند و چهل هزار تن از مردم ولیروز در  
از نایی تیرز در روم بود که هستنکام جشن با جانوران در زندگانی آزادند و ایشان هپلوانان بجودند و داین هستنکام

که زندانیان را در چیکان شیر و پنکه افکندند و هپلوانان را اعلام دادند تا بدان حبسن حاضر شوند ایشان کفشدند  
چه افتاده که از بزمی تماشای مردم خود را بدیان شیر و پنکه اندار یکم پس بر شوریدند و از میان اه عوانیان  
شاده را بگشند و دیسان کوی و بزن روم اتفاق داده دست بقتل آورده با بجهله بعد از آن حبسن خواست تا شکریان  
سکه و خدا را بخوبی کردند و اسوده و سیکار روز کار نبرند تا سعادار و روزی بازدیشه فنا و سرمه از نیز پس بعضی را حکم دادند از بخر و دنیل کشته بیان  
لذتگذار و هیرا بکار خوارات غالیه و معابد و فیضه کیا شت و جسمی اور کو هستان فرانسه بازداشت که غرس اشجار را  
ردمه و بیان روزگاری که کنند و در کوه آنکه نزد کیم اراضی شرمه که مولد وی بود طایفه را خرمود که با خمامی زستان مرتب دارند  
برخی از شرمه کار نمودند و بیرونی در کنار ران باختستان بینندگان داده که خود بهم روزه بد انجاشدی و مزدو را نگریستی از قضار و زی که زین  
خوبیانه بجهه کیم پل از تراپ قاب بخته بود و حوارت سوانحایت صدت داشت اشکر را نیز از آن رجحت شایان بجان امده  
و بخواهی و بجهه کیم که کنند و داده داشت خود را زار بگشند و سلاح حرب برداشند و بر شوریدند قیصر را آن برج که جای داشت مجھو  
قدیمی از بجهه کیم و بجهله کیم که کنند و داده داشت خود را زار بگشند و قیصر را در دست کرد و با خنجرش پاره پاره شد  
و از قلعه که کنند و داده داشت خود را زار قتل کرد و پس از آن شدن لا هرم در سرخچش غلپانی برآوردند و اوران اندیگی از خدا بیان خود  
کرد و بعد از سه روز از قتل اد پس از این شدن لا هرم که کنند و داده داشت خود را زار بگشند و قیصر را در دست کرد و پس از آن خود  
که قیصر کی کفشه داشت پادشاهی او کنتر از کمیان بود فیصلم که یکی از مورخین علیکت وی روپاست او را در قتل  
کیم کشته شد کیم داده حال آنکه پردازش قاتمیت و کشته ار لیعن رجحت تمام بدرست آورده و سرد وتن را بخت

جلوس فتحه کی و علیکه کشته پیش بخواه و شکنند و شست و نه سیمال بعد از رسبو

۴۷۰ آدم علیم اسلام بود

نهندی نامیه و شاه و دام ایستاره از طبقه بیسته کیم در عالات صون و ما پیش و خناآ و قبیت سلسله اندیش کردند و افرزند از شد  
و ای پرستش بجهه کیم داده شد و پس از هر قوم از این راه بکلی چونها برخواهی باز شناسی جایی کرد و کاریکه اینهم و نشی داشت

## و قایع بعد از سبیل طادم هم تا هجرت



از اند و خنده چهاران و خیره بر کنگره شکان شکافی از ببر شاپور و الائمه ف ساز داده با خدتن رسول انشور بیک  
ایران فرستاده فرستاده کان او طی مراحل و منازل کرد و تخته بهای بایی اول در وقتی لایق بخیرت شاپور کشید  
و علوفت و راغت او را در حق پادشاه چین استوار داشتند و کامرا و ارجحت نمودند چون فیضی از کان گفت  
ایران دل غانج کرد خوشبخت و بخار هرب و سرور پراخت او را در سراسی خاتونی بود که روی پری خوبی دو  
داشت وزبان خسلی اسود خوشی ای پنداشت چنان در ظلم و تهدی در از وسی کرد که شکاف را حملت  
پای مقاومت نمایند کویند زمان استن را حاضر کردی و فرمودی تا ایشان از از بلندی بپردازند اخشد و نزد  
افراحته داشتند آنکام فردشدن شکم انجاعت بر سرستان آمدی بدریمی بچو از زهان پرون افاده  
و خاتون فوندی چون این جمیعی بخندیدی عاقبت لا هرمودم چین ذکر شد هضم وی پیش اشنه ناچار برخوندی بیور بیخ  
واور بقشل اور اند و برا دشش جزندی را سلطنت برداشته خنکه در جای خود مگور خواه شد و مدت سلطنت

### فوندی بعده سال ۱۰۷

۵۸۶. فیضه پرسش بر قابیل فرنگت خیزار و سلطنت و بخت و سال بعد از سبیل طادم نو  
قبل این دغدغه سبیله فرنگت بر فرانه و فر و کر فرن انجاعت حملت فرانسه و مدرج مرقوم داشتم در این وقت که  
پوپاس در حملت روم قصری داشت چنانکه مذکور شد تضمیم عزم و ادکه حملت فرانسه را زمین بپردازد پس  
شکری از ببر هضم اتفاقات مأمور داشتند خود خرم ایران کرد و سپاه او بدانسوی تاختن برگ و با قابیل فرنگت و  
قص خنده کن کرت مصاف دادند چنانکه در ذی قعده پرس مذکور شد با بحث در انجاعت غلبه حسبه ایشان از  
حملت فرانسه اخراج نمودند و آن اراضی را بمن کن خشند

۵۸۷. جلوس حجتیه الا صفر در حملت مشام خیزار و سلطنت و بخت و سال بعد از سبیل طادم نو  
حجتیه الا صفر پسر عمه زالاگرین خارت داشت که بعد از هم خود همراه بن چاره شخت هکی جای کرد و حملت شام را بزیر  
فرمان آورد و بر وضیع و شرف نافذ فرمان شد در بد و سلطنت چون خبر رکنها زیر پوپاس با بارافضی حملت حیره  
شیده چنانکه مذکور شد خواست تا قیاصه روم را پشتیوان کرد و دری از سلاطین ایران بگرداند لاجرم چهید و خود  
حضرت کارس که در این وقت ایپرا طور روم و ایطالیا بود سازه اود بینیاری رسولان چریب زبان  
او سال داشت و از جانب قصریه مور والطاف و اشقاق آمد آنکاره ول قوی ساخته شکری فرامیم کرد و بغیرم  
و ماراج علیکت حیره خیر سپسروں زدو مانند بر ق و با دشمنی داشت و کناره را مستکر کرد و ساخته چون  
امر افتشیز که در این وقت از جانبی دلالاکتاف سلطنت حسیره داشت و نجیر شنیده با سیما و خود به  
استقبال چنگیده بپردازند و در برابر وصف را مستکر کرد و مردانه بکو شید احمد از گوئشش رسیده شکر امر افتشیز  
شکسته شد و امر افتشیز سلاسته خوشی را بزمیت حجتیه و نتوانسته و یکی در حیره را فامنه بچو پنجه  
راه ایوان و شو شتر عیش که فرسته و خفته پیانی و مخازنی بکمیره در آزاد اخیر و خسته فرمان کرد اما از اشیوهای اخراج  
القیصیه چون پس شو شتر نازل شد صورت حال خوشی را نامه کرد و بخیر شف شاه پر فرستاده و زو ای اکامه بخیزناک شده  
بوی صحره داران حملت حکم فرستاده که از اعانت امر افتشیز داره بخنند و شکر برای زردا هنگفت و خرا پیغامبر

## حبله دوم از کتابی ملکی باشیم

نحو ۴۰ پس از هر جانشی بحال را باز گردان مر بخیس نبودند و او بگین خواهی میان استوار کرد چون جسته از این حال آگاهی یافت و نیت کرد با شکر شاپور معامله نمودند که در جرم دست بقیه و غارت کشیده چند نگراند و مال در حیره یافت بر کرفت و در سرای مزرعه کان و بنای ای هائی تشریف نهادند و بیوخت و برفت از آنی و می خرق اتفاق یافت از پس از اینه بخیه در آمد و دیگر باره ملک مملکت شد و پرسه و رای ای که جسته کرد و بود آجا و آن ساخت و خوشیش با برگشته و نهاده بجمع آوری شکر را خشت تا این کنیت از جسته باز کشد مملکت شام از اعداد او آگاه شد و نیت بر زید پس ملکشی بزرگ را داشت که در دنمه از در فراحت و سکفت بخیرت شاپور نوشت و از در پوشش معرفت پردازش و بخوبیت و اتفاقی او برگردان نهاد و فرستاد کان و بخیرت شاپور آمدند و فراحت اطاعت خسته را مهرو خوییک بو داشتند شاهزاده ایران گناه او را محفوظ داشت و هم تجنت ملکش باز گذاشت هست سلطنت ای سال بود

۵۸۶ ملکه کارس که مملکت روم و ایتالیا پنجه بار و شصده و هفتاد سال بعد از بیو طارم بود  
کارس که هم او را کنسرس کوئید فرزندی کی از مردم ای رکن است و ما در او نسب بیز کان روم رساند و او دشنه  
تر بان که از امصار فرانسه است متولد شد آن بارا قضا می وقت هر روز نسب خود را بقیله می است که ای می بخت  
از بزرگان روم و وقتی سبزداران هر برگه عبارت از قبایل متفرقه است می پوست وزمانی مزاد خوشیش با عبودم  
له فرانسه میرسانید با بخیه کارس تجنت روزگر یعنی پایه بود و زماره زبد ارج بزرگی ارتفان نهاده  
صاحب سبیل و قلم شد و چندان نا مورکش است که پرداز پاس در زمان دولت خوشیش فرموده ای از بخیر مفعلاً و مخبره ای  
بتفه ای از نیک مرمر کردند و این عزی بخیه بود که کسی را در زمان حیات قعده و مقبره کنند با بخیه کارس چون  
تحت عطنت یافت خواست که در راه امیر اطهوری یا بد پس ای ای ای که شکر یعنی لازم پس پاس بخیه خاطرات  
یافت چنانکه مذکور شد جمیع را در قتل او بخت کرد و از میان برگرفت بعد از مرگ او چون شکر یعنی کارس  
با اندیشه خود به ایستان داشته و دندار اسلامت برداشته و در آنوقت شصت ساله بود اما چون کارس  
تجنت ملکت جامی کرد و از بزرگ کس نهادند و در خون قیصر شرکت بوده قاتلان پر و پاس را مدست کرد و از پایی  
او ره چون بر تجنت ملکت استوار شد آن بخیر و شنگر که در نهاد داشت خلاه ساخت و همچ از نیک دم و نسب  
اموال خلق خود داری متفهم و دیگر یکی از حکام مملکت محروسه جدا کانه نوشت که من در مملکت روم و ایتالیا پیش  
شدم و رتبت قیصری یافتم از آنی و می خرس من لا یقی و میز وار این امر خلیل نهود و اصحاب دیوان را دلیل و دلیل  
ساخت چه مردم شکری ای او را بقیصری نسب کردند با بخیه کارس را دو پسر بود تجنتین که نیت نام داشت که  
ایم که نیووس را میده بشید و آنگیر را نو میز نهنجانند و هم تو مر نیووس میگفشد این هر دو القب قیصری و میسیو  
داد و حمالکت محروسه را بر ایشان فتحت فرمود تجنتین حکم داد تا گز نیووس شکری لا یقی برداشته باراضی فران  
شود و حمالکت غربی روم را بقیمه و نیز کشید و حمالکت غربی تا ادار الملاکت روم او را باشد و حمالکت شرقی روم  
از بخیر نو میز که از مملکت عربستان بخت و صعب بود اراضی روم ایلی را در هم نوشت و مملکت جزیره آمد و  
در هنگام نهادن که سفر از مملکت عربستان بخت و صعب بود اراضی روم ایلی را در هم نوشت و مملکت جزیره آمد و  
و امصار عرب را با خاک بخیان کرد و بیوی تضییغان که اکنون مدشیش خوانند ماقبل بر جسته خسافی که دانیوقت ملکت شام بود

## و قایع بعد از شجو طا دم خ مان بخت

بیدول با قیصر کی کرده شکر از شام برآورده ملکت حیره را گرفت و بیوخت چنانکه در زمین قصه خوبته مرقوم شدیم  
با بخوبی کارسی نزدیک است شهد ماین شکر کاه کرد و دلالات کاف از گیداد آکاه شد و چون شکر بران در آنوقت مایور  
شکر ملکت سند و سستان بودند اعداد دفع قیصر شکل غنیم و با شیوه شاپور پیغمروه تا شکر با فراهم شدند و متعاقده  
اور اگر بست اتفاقی آنکه زین برشپت همچو و دندی با خدنکی از لکمایی کشاده بخت با و دام شد و کار بگام آور دزد را که  
نمکاهه مزاح کارسی رفخت بخت و بر سر برنا توافقی سان اقیاد و شباخاگه ایری سیاه متراکم بخت و مردم از آن  
رعد و اسیب صاعقه چنان متزل شدند که کسی را پروای کسی شاند و هیچ چریاد پیشکرد چون این تیکه  
بخت و چنان پیش از مسراپه او را افراد ختنه او را سخته با فشد چنان اتشی در دامن جنده او در آناد و چون  
از پیغم طلعت کسی رانخم او نبود اسی برا فروخت تا در آبخت با بخوبی بعد از مرگ قیصر قاد شکر فراهم شدند  
و فرزندانو مرین را بجای او اضطر کردند و او را سلطنت درود و تخته فرستادند از چیزی آنکه خفت ایران را به  
بایان برد و خزانه سلاطین عجیب غنیمت ایشان کرد و جمعی از داشبوران در کاه که مصاف با دلالات کافیان  
سود نمیدانند که فشید خداهای روم سلطنه سر تدر دم و ایران کذا شسته اند و عجور از شط را منوع داشته اند  
لا هجم باز از آنچه بیوی روم کوچ و ادو نمرین این سخن را سخن شمرد و بجانب دم مراجعت فرمود اما اوران  
سلطنت و حکومت اذک بود و شخراپسی کو میگفت و در ظلم و نظر کمال استهارت داشت و آن هنگام که در کاخ  
پدر مشنون بختیکت ایران بود او را بدی خفت عارض شد و بعد از مرگ قیصر در سوکواری او چندان بکریت که  
هر دو چشم تیکه آور پس پیغمور است در گوش سراپه جای کرد و او پدر زنی و دکه از بیت اپر نام داشت دم  
او را ریوس نمیپندند با بخوبی نمرین کار شکر و کشور را برای ریوس تقویق فرمود و او را سپاه از خوش  
ساخت و اریوس به روزه نبردیکت قیصر شده احکام او را باز پس نمود و بدم القاعی فرمود و بنکام سفر  
قیصر را در میان تختی نماده از پس رهی شکر کوچ میداد و خزار ریوس کسی را بخیرست و باز نبود و در آنوقت  
اریوس را بسخا طرز سید که داماد اپهار از میان برگرفته خود با استقلال سلطنت کند پس چند قن از نزدیکان قیصر را  
با خود بخت کرده پهان از مردم او را اغتیل آورده بخمان جسد او را در میان بخت کوچ میداد و از جانب او هر دو  
جنگی بدم القاعی فرمودند تیکت اه کار بخشنی کوند کرده بواحد با بخارث فرمود و عساکر را دمی برادر طیکان جان  
داد و فرمود تا سراپه امیر اطهور را زاب عور داده در اراضی خرگشی بایی کردند و در آنچه خبر مرگ او پراکنده بخت داد  
شکر باین بگان شدند پس متفق شتیکت بی آنکه کوش با جازت و رفعت کس کذا در سراپه قیصر شتا فشیده او را  
مرده با فشیده و داشتند این نیز نکت اریوس کرده و قیصر را از پای در آورده پس در اگرفته در نزدیکی شیشه و چنیان  
پیش روی سپاهش پایده تاخته نبردیکت و پاک نمیسان اور دند که شرچ حاشش در جای خود نمکور خواهد شد و ای  
عرض کردند که امر و ز در میان نزد کان روم امیر اطهوری تو را شاستراست اینکت برخشت جای کن و خون قیصر  
از وزیر او باز جوی در آنوقت دیگر نمیساند از خاطر رسیده در دز کار پیشین قال منی بد و گفت دزی که یک ریوس  
بایانی بدست تکشیده شود پادشاه خواهی شد و با خود از شیشه کان خرس بایانی خزار ریوس نیست پس خوش  
از کار شکر بزیراندا خسته خیز خوشی را بر شیشه در شکر اریوس فی و برد تا جانش ارتق بدرشد و کار سلطنت بر دیگر نمیان

## جبله و مازکتاب اول با سخن‌التواریخ

۲۰ کر نیوس با بانیکه در برابر او مصاف داده بودند بهم را زنده ردا و هرس را منصب خوش بازگذاشت گفت  
 اشیان با اوی غفت خود از درصدی و صغار فتاد پس شایسته اطاف داشتند و همچنان عازمان این  
 پردازش و کارس زیکت بناخت و سر برگردان خواسته باشند از هنرخود شرکی و  
 معنی برگزینید تا در ظلم و نفع حملات محروم سرخ تمرید پس از میان عازمان در کاه خواسته از هنرخود شرکی و  
 ساخت و لف قصیری و همیومنی داده اند هردو ای روستا زاده بودند از نواحی تبریز و آذربایجان و همچنان  
 خواندن و نوشتن بینید اند و در کار بزرگ و آئین حشمت از آن بروآماجیت و خلاصت نیکو قیویانست پسح رهم و محمر  
 درون نداشت و هر شیخ و نفرت بدست اوجاری میشد بنام دلخشن بر جی آمد و اگر کرو بی را معرف حقاب نهاد  
 در میان اور دیده میمین عامل انجار بود و اگر چند کس را از همایان اشیان اکاشن راضی بقبل و هنف بند و زد مقصدمین همچنان  
 میگرد و دیگران را معرف قتل باز میکند اشت این جملت ام خود را به شکی مبنید و اشت و خود را در ویسح لف کرد  
 بود که بعینی عادل است و هر جور و اعتراض که روی میداد میمین می بست و اورا هر چلکیوس لقب داده بود که بعینی  
 و نعمت است و عقیده اشیان آن بود که مدار خالم و حرکت کون و فنا و برخدا و خواست چویه راست و میمین همچنان  
 احاعت دلخشن میگرد در این وقت در ملکت فرانشیته بر پای شد از اینروی کی نخست هرگرد ای از مردم آن  
 اراضی سکی از زرگان خود نپاچه جب شدند در این وقت ام خوده زندگانی گشند و از شتره یک مردم مخدود باشند آنکه  
 اندک کار بین انجا شعید که عایمی فرانشیه عضله شدند و هر طایفه نسبت بزرگ خود را چار چنان فرمان پرورد  
 که بنده روز خرید مولا می خاور و قا هر را و آن زرگان هر چیز پوستگان خود را بگارهای شایخان باز میداشت  
 و مزد نمیداد چون این تعددی بگان رسید مردم شدی در وستایی بکباره شوریدند و خواستند بازگان خود را  
 از میان عیکریزد و آسوده برسیت کنند زرگان از قوم تقطیعی خویش که بخشید و مخصوص شدند در این وقت از انجا  
 خون علیک دوقن مردم کنام پرون شده جامه امیر اطوروی را برخود راست کردند و بکباره کار انجلکتر ایشان  
 ساختند چون این حسنه در دلخشن رسیده میمین از بجهرد فرع این نشنه برگاشت و اول شکری در خود این حقنم  
 فرانشیه کرده بدانجا نباخت کرد و بعد از بجهت مردم شرطی را داد کرد و هرس را بجای خود شاند  
 و کار از این را بخشم و نشی بداشت از پس نیوا قده بخر رسید که در ملکت انگلستان خوفانی از نو پیدیار شده و سبب  
 این نشنه آن بود که فقر در بد و سلطنت برای دفع تاختت و تاریخ قبائل فرنکت در بنده بالان شستیهای عیکی آمده  
 کرد و شکری ایشان را آن خود و معین فر بود و در کراشیت را که از اصل نسب قبائل فرنکت میسرد و در کار و رایه  
 جلا دست دشهاست موصوف بود سرداران شکر فرمود و کراشیت با مردم خود پرور شده در بنده بالان بیام  
 گرفت در این وقت کرد هی از مردم نس و هجر من رایی تاختت و تاریخ ملکت انگلستان با خشید و از حد و در کراشیت  
 عبور کردند و از این رو و منع اشیان رسید و نشده انجام اخراج کمال خود کذاشت این فرشید و اوضاعی  
 محرف نسب و نمار شده ساختند انجام که خواستند مراجعت کنند که اینیت سر راه برای اشیان بگشته کرد و انجام اخراج  
 ناچار کرد و از این بجز بجهش نام کرده که این نسبه ای از دوسته ای کراشیت که دیحضرت فخر بود این خبر بد در سایه داده و از این پاره که  
 سر از نشنه کراشیت برگزیرند یعنی از دوسته ای کراشیت که دیحضرت فخر بود این خبر بد در سایه داده و از این پاره که

## و قایع از سبوط آدم طبیعت اسلام نا بجزت

پس آن نزد مالی که از زد و ان جرمن فتحت کرد فته بود بر شکران خوش نمی کرد و ایشان را با خود بجهت ساخت و آن بند ۲۱

بالان بجهت انجام داد و دست جود و احسان بگشود و آن سپاهی که چشم قیصر را مور توقف انجام بود یعنی  
با خود هم استان کرد و حامل امیر اطواری بیا و بجهت و قبایل فرنگ را ناخود دوست کرد و سپاه برجی و بحری  
آماده ساخت و همان روز خانه سین ورین را مجبو طرف مود و از شدربالان کشتهای چنگی او بجهودی همچنین  
داشتمد و ازان بیکار مردم انجام داده در کوت دریا اکنون مع القصه داکشن و قیمین از بحروفه ای  
برآمدند و کشتهای چنگی در اب انجام داده ای و باختند و چون مردم ایشان در کار دریا دانان بودند شکران شدند  
ما پار قیصر را باز زده همچنان که هر دن شد و مملکت انجام را با امفوض داشت و مراجعت کرد و هفت سال کار نکونه  
رفت و اطراف مملکت محروم بزم اضطراب داشت و کاشن انجام اطوار سید که دو تن دیگر از برقی هر قیصری  
برگزیدند و سلطنت روم را چهار بجهر کند از بجهر ایکه بتوانند با ظلم و نسق بدارند پس دو تن دیگر را پیش خواندند  
کلریز نام داشت که هم از افریقی خوانند و چون بازخشت بوز بار شبانی مشغول بود اور ارمنیان را توپ منزه نمودند  
که منعی شببانی داده ایام سلطنت کاه بدن یا مخوازه عشد و وقت بود که اور قیمین خوان سیگند داشت  
و گرگان استنیزیت نام داشت که هم اور کاشن کلریز میگذد که بقیطان مشهور است با بجهر داکشن این دو تن  
تیر لقب قیصری و سیمیونی داده ایون قوت چهارتن قیصر و مملکت روم سلطنت داشت اگاهه و گلشن عکم داده بجهر  
زدن خود را طلاق کفت و دختر خود را بجانین او را اور دو قیمین دختر خود را بقیطان داده ایون قیصری که در مصر ای  
داشت طلاق کفت و از این چهارتن قیصر قیطان با هملاحت و بجایت اقیاز داشت چه پدرها از بزرگان شهد و داده  
بود و در شش خواهزاده امیر اطوار کلا دیس بود با بجهر در ایون قوت مملکت ایکه بزم از بزرگان شهد و داده  
چهارتن سلطنت قسمی را اختیار نمودند و با هم ایم از در صدق و صفا بودند و همچنین داکشن را آلس تن دعا بیت دیگر  
و فرمان اور ایزیر فشار میگند و از این چهار قیمت فرانسه و اسپانیول و انجام دادن بجهر شده و سواحل داد  
و نیوب بـ قیمت تقویض آمد و ایشانیا و مملکت غربی روم قیمت مفیمین داشت و مملکت بـ قیمت و مصروفیان  
شرقی از بزرگان شکران شاقی ماند و ایشان بخار مملکت مشغول شده بـ خند و حسن ریسمی میگردند و میمین و ناصر که گز  
بودند مع القصه خستین قیطان از بجهر تخریب انجام دادند که بـ قیمت فرانسه و اسپانیول داشتند  
کرفت و کشتهای چنگی که ایشان را متصرف شد و سه سال در اینجا توفی فرمود و در ایون قوت بـ همه روزه باقی بـ  
فرنگ مصاف داده ایشان را از جون دوستان کردند بـ همه روزه باقی بـ فرنگ که در ایون قوت  
بـ همه روزه باقی بـ همه روزه باقی بـ فرنگ که در ایون قوت ایشان را ایشان کشته ایشان را ایشان  
بـ همه روزه باقی بـ همه روزه باقی بـ فرنگ که در ایون قوت ایشان را ایشان کشته ایشان را ایشان  
چنگی در خواهی خزنه سفید بـ همه روزه باقی بـ فرنگ که در ایون قوت ایشان را ایشان کشته ایشان را ایشان  
قیطان خسیور میگردند و خسیور میگردند و ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان  
در آینه و سردار اسپاه قیطان در حال آتش بـ کشتهای خود در زمان ایشان بـ ایشان که دیگر فرانسه  
کرد و ناماچار بـ ایشان در چنگی مردانه کو شیده ای ایشان چون کاه شد که شکران شکران بـ چنگی ای شکران شکران

## حسبه و قوم از کتاب اول ناسخ التواریخ

۲۱۲

باستقبال چنگت پرون شد و چنان بثابت کرد آنکه کم باسماه خصم را بر شد که و بی انگک با او بود و اینها نشیز از زحمت راه گرفت و خسته بودند لاجرم چون چنگت پوسته شد شکر و چکلت و القوت در میانه مقتول گشت و اخستان سخر شد چنانکه وقتی قسطنطیل از خواهی شد گفتن که مدمردم اخستان او را پذیره شدند و بر سلطنت آمدند و چکلت که قشنه می قسطنطیل که اخستان را به قبضه و نتوی بداشت و از انجام چکلت فرانسه آمد و آن اراضی را نیز شنطیم کرد و چنان اتفاق داد که در زمینی بازگرد و بی انگک از بیانی عجوب سیکرده قبائل آلمانی که اه مراد تا خشم و اوراسکشید بعد از آنکه قسطنطیل که چنگت را خدا کشته فرار کرده خود را اخستان را شده لاقریت رسانید و چنان از ترکت را آلمانی کار آن اراضی آشقته بود که مردم اختر نتوانند شد در واژه بروی او کشانید پس رسانی از دیوار باره بزیر گردیده اور را بفرار از برند چون اخیمه بجا آمد ر رسید در بخار و راز و بنا قسطنطیل تباخته شد و نسوز روز بپایان نرفته بود که لشکر قسطنطیل پر بسید پس از لامه شد پرون شده یعنی در آلمانی نهاد و شاهزاده از آن می پدرد را بعتی اورد و بعده که شیر اسپیکر و ایشان را متفرق ساخته و در میان مردم جایی داد و فرمود تا هر کسی خبر را چنگت بسته شد که مرقوم اتفاق داشته باشد از فتوحات جلوس قسطنطیل و پادشاهی او پیغمبر از شفاعة و مفتادونه سال بعد از این سبوطاً دادم ۴۰۰ بود

حسب و نسب قسطنطیل خصه دیگر بیان مرقوم داشتیم وی دو سال بعد از سلطنت دیگر بسیار مکانتی چنان داشت که بزرگان جمیع چالکت روم اور قیصر میباشد و نسب نیز بقیایا صره هیبرد و آن زمان که دیگر بسیار ایشان او را شرکت چکلت ساخت و آنهمه فتح و فتح است بست وی چاری شد که مرقوم اتفاق داشته باشد از فتوحات سلطان با استقلال گشت اگرچه ایشان چهار تن بودند که بشرکت پادشاهی میکردند اما چون دو تن از آنها خود را مکانتی نام نبودند ایشان را عنوان نساختیم و از دیگر بسیار قسطنطیل تجاوز نکرد و بیم با سجره بعد از نظم اخستان و فرانسه چنانکه برآین اشارت شد که قسطنطیل بالا کرفت و در حکمت سلطنت بفراغت تمام جایی کرد و اما در اینیوت از سواحل رود نیل تا دامن کو و اطلس آشغاله کشت و از طایفه سوریخ طایفه عظیم متفق شده از هر یا خات و ناریج پر کشند و مردی که او را جولین بنیان میسند در شهر کسریج بایی خاست و حاصل اسر اهوری در آن چنسته و در شهر اسکندریه صردی که اهلیت نام داشت مدعا سلطنت کشت لاجرم و اکلش که هم او را دیگر بسیار گویند از پیغمبر اپاره برغافت و تقطیعی که شریح حاشر منصور شد از بحر قلزم چالکت مغرب بجا شد تا باشکر چهار بدانگان بین پیونج داده قبایل مور را شکست و چولین را از میان بکرفت و چالکت مغرب را تقطیم و نتوی بداشت اما دانگان خود بروی سلطنت بود و شهر اسکندریه را بقیایا صره از احت و مرنبر که از نیل بان شهر خبر گردیده بودند صد و دو ساختم و هشتاد هزار هزار جزوی بایی افسرده مردم شدند لیل و زبون شدند و از در ضراعت و مکانته در آمد و شهر اسکندریه را به دست سلطیم کردند این بید از زوره دشیز احیتی را بیفر کرد و کرد و بی از مردم شهر را قتل عام فرمود و بقیایی را اخراج بل و ساخت و شده بصریزی که پیا اش را که قریبی شهر اسکندریه بود منصور قتل عام فرمود و اکنون حکم داده ای بقیایی از قبائل نو پیش از داده در سده علی نیل بایی داده آن هدود را از ترکیه بگزیدند خدا و حراست که نشند و چون در چکلت پیش از مردم فرمودند که در نسبت کمیا از نیج همیزند خواسته باز همیست خسرو دزیان بیود و نکنند همکن و ادعا همکر که در علاوه ای بیمه بودند و از اسر خواهند ای اسبه دنگان بایی اور زو فرموده تا همکر که بدب در حصار از هر این گزینه

## وقایع بعد از اسپهود آدم معمتماً بحیرت

بیست و دو بخش شنیده، امی بود پنجم است که کمیا وجود ندارد و کویند سرگذشت که نسبت بجهانی بینان گشته کند.

ابن علیم تصنیف کرد و اندک ذکر است بآنها بعضی از مردم طبع کاراین تخته زر اجنب کرده و بدین سبکه اند و انجاه که

مردم عرب فتح مصر کردند و بعضی از آن کتاب را بدست اوردهند و در طلب آن برآمدهند و این محل در محلات بود و پنجم

شایع شد بعد از زحمت سبیار و انسنه که حاصلی ندارد و جزو سنیک و حکمت طبیعی قوی سپیدا شود و کویند

سنیک که حکیمی معتبر است و کتاب دایره العلوم را تالیف کرد و پس از کمیا نوشته و این قانون را

استوار نهاد است با اینکه بعد از فتح مصر را اکلشن عزم تخریج ملکت از منستان فرمود و خسرو والی از منستان

از آن مقتول گشت در خانه ایان چنانکه مرقوم داشتیم از وی سپری ماند که او را طردیست نام داد و این

طریق است نیز کویند و مردم ارمن طیران اخواستند و این آنکه است که جرجیس سپه پهلوی اسلام را گفته

زحمت رسانیده چنانکه در جای خود نمکور خواهد شد با اینکه اندکه حسره و پدر او مقتول شده از منستان میخ

ایران گشت طردیست فرار کرده بدارالملکت روم آمد و در کاب فیاض کوه میداد و مردمی دلاور در پنجه

بود چنانکه سپهکنی او را بر نتوانست شد و آنست که مردم از پاس فیض را کشیده چنانکه تکری کرده بیم شکر و این ایس

فل و بدان سر شدند که آنست را نیز از پا می دارند و اینکی از بزرگان ملکت بود طردیست نهاد

و مردم کمی بظهوور رسانیده مردم را رد و منع فرمود و نکذا است کی آنستی پی بعد رسانیده از نیروی اسپیت در حق

طردیست کمال رافت و فریش که از دوستان اسپیت بود نیز با طردیست از دمیر و خادم رفت از این

در آنی وقت که اکلشن عزم تخریج از منستان کرد این هر دو در حضرت او صعود و اشتداد که اینجا مر باشد از این

بالای طردیست است چهار پادشاه هزاره از منستان و نیز مردمی دلاور و بسیاری میباشد پس

دارالملکت خشنعتی از هبراء کرده و او را باشکری شایته بوسی از منستان فرستاد و مردم ارمن چون آنکه

شدند که طردیست از جانب قصر را بی تخریج آن را ارضی شناخته شدند و او را پیرو کشیده و شاد

دارالملکت در آوردن و هرسپاه که از جانب شاپور دو لکاف مأمور بوقف آنکه و بود پر اکنده سانشد

و آتشکده ایرانیان را فرونشاند و بیکی از مردم ارمن که مانی فراوان داشت و سالمایی در آن پوک که ها

خود را برداشتند از پمپ سپاه ایران بگوشه بیشیما میکنند و داشتند که خبر رسیدن طردیست را شنیدند

نادیخموں سپرون خرامید و احوال خوشیده حضرت امپریش ساخته اما از آنکه چون خرشاپور

ذلک لکاف رسیدن از همچوئی شد که طردیست را ملکت ارمن سپرون کند و معمول مردمی دلاور بود که قبیل

قبایل خلیم حکومت داشت و از جو نمی ملکت چنین رنجیده خاطر شده بحضرت ذواللکاف پیو شد و آنند

جندی اور از شاپور طلب داشت مفید نبود و اور اما مورد داشت که در این محیط از منستان

فرماید و در نیمه شاهزاده ایران محفوظ ناند با اینکه در آنی وقت نهاده ذواللکاف بخوبیت

زد یک طردیست شناخته با او از درصدق و صفا سپرون شد و بیکی از نزدیک جاذره شد

میان سرحد داران شاپور نغایق و غلائی باشد بود و فرع طردیست، تخریج اند و آن

از آنیوی شایور بچهاره از بی دفع او که بسته و سعادتی رخ بر داشت